

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به مناسبت سمینار بین المللی «حج: نماد وحدت جهانی»

۱۸ و ۱۹ مهرماه ۱۳۸۸

شوح المحرمین

تصویر نسخه خطی کتابخانه گنج بخش

مؤلف:

محبی الدین لاری

(شاعر و عارف قرن دهم هجری)

به اهتمام:

دکتر کریم نجفی بزرگر

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو

مقدمه

فوق‌العمرین، اثر از زنده‌ی محی‌الدین لاری، شاعر و عارف قرن دهم هجری قمری، به نوعی تنها شانسنامه‌ی جدی ادبی این شاعر است. درباره‌ی زندگی وی اطلاعات جامعی در دست نیست و برخی از منابع و تذکرها اشارات مختصری را به زندگی او اختصاص داده‌اند. از جمله تاریخ ادبیات در ایران دکتر فتح‌الله صفا ضمن یادکرد مشهورترین و وسیع‌ترین تذکرها به ادبی زبان فارسی، بسیار مختصر از کنار نام این شاعر و عارف گذشته است. بیشتر منابع درباره استاد محی‌الدین لاری به ملا جلال الدین دوانی (۹۰۸-۸۳۰ هجری) اشاره کرده‌اند. دوران جوانی این شاعر در دیار یعقوب بیک آق قویونلو (۸۹۶-۸۸۳ هجری) گذشته است. برخی منابع نیز اشاره کرده‌اند که وی تا دوران سلطنت شاه طهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰ هجری) حیات داشته که به طور قطع پسری شاعر با دوران آغازین سلطنت این پادشاه همراه بوده است. این شاعر بیشترین اوقات حیات خود را در فارس گذرانیده و مدتی نیز در تبریز بوده است و پس از سفر حج، سفری نیز به هندوستان کرده و در احمدآباد کتاب سفرنامه خود را به سلطان کجرات، سلطان مظفر بن محمود شاه (۹۳۳-۹۱۷ هجری) تقدیم نموده و شاعر در ازای آن صدای معادل صد هزار سلگندری گرفته است. سال وفات محی‌الدین لاری را برخی از منابع، ۹۳۳ ق و برخی نیز ۹۵۱ ق

نوشته اند که قول نخستین صحیح تری نماید. درباره تاریخ سرایش این مثنوی نیز دو قول وجود دارد:
قول اول سال سرایش را ۹۱۱ ق و قول دوم سال سرودن آن را ۹۵۰ ق می دهند. اما با توجه به
تاریخ اهداء کتاب به حاکم کجرات باید این کتاب در فاصله سال های حکمرانی سلطان محمود شاه
سروده و تقدیم شده باشد. بنابراین با عنایت به این موضوع، تاریخ سرایش این مثنوی
می بایست بین سالهای ۹۱۱ ق و قبل از فوتش در سال ۹۳۳ ق بوده باشد و این قولی است که
صاحب الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی و مؤلف خزانه تاجره، غلامعلی آزاد بگلکرامی نیز بر آن اند.
البته قول دیگر آن است که محیی الدین پس از مراجعت از زیارت میت احرام، این مثنوی را
در مدینه به اسم سلطان مغربین محمود شاه کیلانی سروده و بعد باطلی سفرش به کجرات آن را به حاکم
کجرات تقدیم نموده است.

محیی الدین لاری علاوه بر آموختن دانش فقه، عرفان و فلسفه در نزد این بزرگان، در عروض و
غزل شعر نیز مهارت داشت و غزل را نیک می سروده و سبک شعری اش در سرودن غزل
تحت تاثیر شاعر شهیر مکتب وقوع، یامافغانی شیرازی، بوده است. این شاعر دیوان شعری هم
داشت که اکثرش در برخی از تذکره ها آمده اما چیزی که از او باقی مانده، همین مجموعه فصح احرارین
اوست که یگانگه آن است که وی به شعرهای نظامی بسیار علاقه داشت؛ چرا که این مثنوی را شبیه
مخزن الاسرار نظامی و در وزن اشعار او سروده است.

د ذکر نگذاشتی این مثنوی به قبح امرین شاعر وجه تسمیه آن را در مملوۃ خود چنین دانسته است:

چون به قبح دل و جان شد بسبب کله در قبح امرینش لقب
دبارة محیی الدین لاری گفته اند که وی مردی با سعه صدر، سنی مذہب و شافعی بوده و در مثنوی خود نیز پس از حمد خدا، نام خلفای راشدین را با احترام آورده و در حائز ائمة اطهار (ع) نیز ایاتی سروده که نشان دهنده عشق و علاقه فراوان وی به دوازده امام معصوم (ع) بوده تا جایی که در حاضرت مهدی مظهر (عج) آن گونه مبالغه می کند که بسیاری معتقد به شیعه بودن این شاعر شده اند، اما دست آن است که وی یک سنی مخلص بوده است. برخی منابع، از جمله کتاب پدیده العارفین نیز نام کامل وی را محیی الدین محمد لاری حقی مخلص به محیی ذکر کرده اند که نشان دهنده اتساب وی به مذہب حقی نیز است. به هر حال ایشان حر مذہبی داشته انسانی آزاد و داری سعه صدر و دور از تعصبات مذہبی بوده است.

در برخی منابع از جمله فرهنگ سخنوران، دکتر خیامپور محبی لاری با صاحب عنوان یکی دانسته شده و این نیز درست است. در اینجا اگر داند از جمله آن منابع فارس نامه ناصری است که محبی لاری را به عنوان یکی از شاعران قدس ذکر نموده است.

نیز بلی چند از قبح امرین در کتابخانه های مختلف هند، پاکستان، ایران، حجاز و... موجود بوده که بیشتر آنها متعلق به سرزمین هند است که به نومی خود دلیل سفر شاعر به هند و به مشکش کردن

کتاب به سلطان کبریا را تایید می‌کند. به جهت مزید اطلاع برخی از نسخه‌های یاد شده معرفی می‌شود.

۱. فوج احرین، شماره میکرو فیلم ۴۱۱/۲، شماره کتابخانه ۱۱۴۲/۱، H.G. ۱۱۸/۱، کاتب:

سید محمد ولد فتح الله، نستعلیق، تاریخ کتابت ۱۱۴۳/۱۷۳۰ م، ۳۲ برگ، ۱۵ سطر، مرکز میکرو فیلم نور، راینر فی فرسکنی، جمهوری اسلامی ایران، و حلی نو

۲. فوج احرین، کتابت قرن ۱۲ ه. ق، ۱۲۰ صفحه، حاوی جدول، لوح مصور و

نستعلیق. فهرست الثانی نسخه‌های خطی کتب بخش پاکستان، ص ۵۱۵، شماره ۱۴۷۲

۳. فوج احرین، (کرزن: ۱۸۷، موزه: ۶۰۴)، ۱۲۱۲. نستعلیق، ۴۱ برگ، ۱۷ سطر،

اندازه ۱۴/۵ × ۱۳ از نسخه‌های خطی جامعه همدرد و حلی نو

۴. فوج احرین، ۵۲۲/۲ کتابخانه کوهرشاد، نستعلیق، (۱۳۰۸ ق)، ۱۴ برگ، مطبوع

۵. فوج احرین، کاتب امام قلی قلندری، کتابت ۱۰۰۸ ق، محل کتابت مدرسه

شیرینکی خط نستعلیق، شماره نسخه‌ش، ۱۴۰۴

۶. فوج احرین، قرن ۱۱، محل کتابت حصار صوفیه، شماره نسخه ۱/۴۹۰۵

۷. به خط مشرک. بیشترین کتابها وجود تصاویر نقاشی شده رنگی است که حاکی از یکا نگینی

بر نسخه‌ها دارد.

قابل ذکر است که از جامی نیز نسخه‌ای به نام فوج احرین که تاریخ کتابت ۱۰۷۶ هجری

قرری ثبت گردیده باقی مانده است. این نسخه دارای ۸۶ صفحه بخط نستعلیق، دارایی
جدول و مصور است و محیی الدین لاری نیز در متن نسخه خود تفصیل چند شعر از ایشان را
آورد و است.

دبارة کتاب فتح المحرمین و نسخه های چاپ شده آن باید گفت تاکنون دو بار این کتاب به شکل
حروفیهایی شده در ایران انتشار یافته است که بار اول در سال ۱۳۶۶ ش انتشارات موسسه
اطلاعات تهران و به کوشش آقای علی محدث و بار دوم نیز در سال ۱۳۷۳ انتشارات
انصاریان قم و به کوشش پژوهشگر ارزنده معاصر جناب آقای رسول جعفریان آن را منتشر
کرده اند. اما کتاب حاضر چاپ عکسی این مثنوی و از روی یکی از نسخه های متعدد و شبه قاره
کتابت شده و از ویژگیهای آن نسخه این است که بخط نستعلیق خوش کتابت شده و دارای ۱۸
تصویر رنگی از حرین شیرین و دیگر مقامات و اماکن مذهبی آن دیار و حاوی ۷۵ ورق است و
انتشار آن به مناسبت برپایی سینار بین المللی حج در هندوستان می تواند یک امر علاقه ای باشد که
مردم سرزمین هند بر حج نامه و زبان فارسی داشته اند. قابل ذکر است که نسخه اصلی این
کتاب در کتابخانه کنج بخش اسلام آباد پاکستان موجود است. ضمن تشکر و سپاس از مسئولین کتابخانه
کنج بخش و نیز دست اندرکاران مرکز تحقیقات فارسی ایران در اسلام آباد و بویژه رابین فرنگی
جمهوری اسلامی ایران در پاکستان حجت الاسلام جناب آقای مرتضی صاحب فصول، اقدام
به نشر عکسی این کتاب کردیم تا در پژوهش های بعدی نیز به عنوان نسخه ای اصیل بتواند مورد

استاد و پژوهشگر ایران و هند قرار گیرد. نکته دیگر قابل ذکر این است که احیاء این اثر که جایگاه قدیمی حرم شیرین و دیگر مقامات را با تصاویر رنگی مشخص نموده از نظر تاریخی و اداری اهمیت ویژه‌ای می‌باشد.

در خانه نگارنده بر خود فرض می‌دانم تا از زحمات یاران و همکاران ارجمندم در هند جناب آقای دکتر مهدی خواجه پیری مدیر مرکز میکرو فیلم نور، جناب آقای دکتر علیرضا قزوینی مدیر مرکز تحقیقات فارسی راینی فرسنگی و جناب آقای دکتر سید عبدالحمید ضیایی مسئول خانه فرسنگی و علی که تلاشهای ارزنده‌ای در جهت احیاء متون و کتیبه‌های ادبی داشته‌اند تشکر و سپاس قلبی خود را تقدیم نماید.

دکتر کریم نجفی برزگر

راین فرسنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و علی نو
و عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور، ایران

منابع و مأخذ

- اثر آفرینان، دکتر محمد رضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ج ۵، ص ۱۹۸
- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۱۸۷
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی فروغی، ج ۱، ص ۳۱۸
- تحفه سامی، سام میرزا صفوی، تصحیح وحید دستگردی، تهران، ارمغان، ۱۳۱۴، ص ۲۴۴
- خزانه عامره، غلامعلی آزاد بلگرامی، ص ۴۰۴
- دایرةالمعارف اسلامی اردو، دانشگاه پنجاب لاہور، ۱۴۰۴ هـ/ ۱۹۸۴ م، چاپ اول، ص ۱۰۳
- کذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقابزرگ تهرانی، دارالکتب العلمیه، ج ۹، ص ۹۷۱؛ ج ۱۶، ص ۱۱۹
- صبیح گلشن، سید علی حسن سلیم خان، مطبع شاهجهانی بوپال، ۱۲۹۵ هجری برابر با ۱۸۷۸ میلادی، ص ۳۹۰
- فارسنامه ناصری، منصور رستگار فسایی و

حسن حسینی قسائی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۵۱۵

- فرهنگ بزرگان اسلام و ایران از قرن اول تا چهاردهم هجری، به اهتمام آذر تفضلی، مهین فضائی جوان، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی استان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۶۱۳

- فرهنگ سخنوران، عبدالرحیم خیامپور، تهران، انتشارات طلایه، ۱۳۴۰، ص ۵-۸۲۴

- فهرست مشترک نسخه‌های خطی، احمد منزوی، ناشر مجمع ذخائر اسلامی (چاپ دوم، قم ۱۳۸۲)، ج ۸، ص ۱۶۵۹

- هدیة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، افسست از چاپ استانبول ۱۹۵۱، ج ۲، ص ۲۳۹

- هفت اقلیم، امین احمد رازی به کوشش جواد فاضل، تهران، (بی نا)، ۱۳۴۰، ج ۱، ص ۲۵۸

The Encyclopedia of Islam, New Edition, Vol. VII, leiden- New York, 1993, P. 478



بسم الله الرحمن الرحيم

ای که حسن ابدت اینجا	تعب دل راز تو نور و صفا
ای که مت داسطه بود ما	خانه تو کعبه مقصود ما
در حشمت کعبه سیه خانه	وز حرم پاک تو کاشانه
نام یلین بر حیره الاسودش	درغ یلین تو بود بریدش
شد حرمت زینت باغ جهان	خانه تو چشمم در جبهه باغ جهان
کیست که پروانه این خانه نیست	داله و کشته و دیوانه نیست
خانه تو دیده هر معبد است	مردم دیده حجر الاسود است
چشمه ز فرم که تراد در حرم	هست ز سر چشمه بحر کرم
اینه سان صاف دل و ظاهر است	نیت دین بیخ خفا ظاهر است
سویتو باشد همگی سعی ما	غیر تو ما را نبود مدعا
شاه حسن تو بود ز ازل	بود به بی مثل خود بی بدل

که چه زبان صد بودم بیشکی
نمیتاد پشته از شکوامت
بس نتوان شکر گذارنی او
احسن ما هم به ذوالهمسم

شکر تو از صد توانم یکی
شکر هم از نعمت بی خدایت
که چه کنم شکر یاری او
ذکر جمیل بولی انعم

دقتی ازین پیش درین کو مقیم
اینچه زمین است که غرض برین
نخل نبی سر زرد زین آب و گل
رسته ازین باغ کلی بر عجیب
سردی سر بفلک آخته
علت غائی همه عالم اوست
واسطه فیض وجود همه
نازد بر تخت مکتب قم
چون ز تو خوانند نولیندم
ای شرف عرش بخلین تو

بی بدلی بود چو در سیم
ر شک برد با همه فیت برین
کش نمره بود همه جان دل
کاده روح القدس غنایب
سایه بغرق ملک انداخته
سرور اولاد نبی آدم دوست
را ربط بود و نبود همه
بر خط پیشینه کشیده قلم
که تو خوانی نویسی چه غم
دی که فقر و فنا زین تو

خطبه در از وزیر بنام تو باد
دولت پیشینه همه سیر
پیشی از دیر که داس خشت اند
نوبتی دولت تو تا اید
انکه شش یافت بیدار تو
مانه تو دیدیم نه انکو تو دید
خود بخود از تو بخیا لی خوشیم
ماز تو محروم و ز آواز تو
تو بجه لطف و عطا و کرم

که نه زبان بود و نه گفت و شنود
کرد ظموری و سر اندر کرد
داس آتش محبت زشت اند
نوبت پیغامبری تو زید
جان چه بود تا کنه ایشار تو
نه دگری هم که بانگس رسید
بش نظر از تو مشکی کشیم
کشته چنین عاشق جانبار تو
جسم رهنما چون نهی از ما بهم

در منقب خلفاء از اسدین رضی الله تعالی عنهم

مختصر عالم کون و فساد
خاک نشینان چو شند بستوار
عنصر و چیز چو باشد چهار
دشته جازا شد هر یک روی
نظر از و سکه دین شد درست

چار کهر در گفت کیتی بنیاد
داد قوام همه شان زین چهار
عنصر دین آمده زان چار یار
هر یک ازین بمثل عنصری
داد کواری به نبوت نخست

بس که بجان بود هواخواه یار
محو شد از خویش لبان هوا
آنکه از دهر من جدا دشت
قول نبی دادیم این را در دواج
دانکه حیا کشت برویش نقاب
تازه از کشته گلستان دین
دانکه چو خور بر فلک چارمین
مرتبه خاک از آن شد زیاد
چونکه علی دشت بخاک آفتاب
و ده که از آن خاک چه کلام آید
سنبیل و گل از زمین زبیدین
آن دو سال اندک تا روز دین
بردم ازین باغ بری میرسد
آن ده و ده همچو نجوم فلک
باز از آن غنچه خنجر کسرت

اند از رکان بهبادر شمار
فاق علی الکل بعنه الوفا
کریمش خوشش از تنگ است
جستیان را عسله آید سرای
رز عوق شرم شده غرق آب
صافی و پاکیزه چو ماه معین
تافت را فاق بنور یقین
کرد مهرش داد فلک را بباد
کود بنی کینت او بود آب
همه است فردوس لبالم وزید
موی حسن داده دروچی حسین
بارور اندر کل دراز یا سملین
تازه تر از تازه تری میرسد
نظم جهان داده سمانا سمک
راسته کلی تازه و تر چون سمن

کلشن دین یافت از وزیرین
سر زده زد باز نالی عجب
علم که در روی زمین از هست
باز شکفته گل از باغ او
صادق صید بقصد حق صفا
باز از ان کلین عالی تبار
کام و لایست شمع شیرین ازو
انکه میرد از دل اغیار بیم
باز دمید از چمن او گل
خاک خراسان شد از مشکبو
خلق محترم کرم مر تقص
باز از ان طینت غیر شست
برده بتقوی کرد از ما بقی
سر زده از ان باز علی منظر
زنگ زدای دل هر تنقه

کلین توحید علی حین
داد نمرای علوم و ادب
از دم عیسی نفسی با قر است
داد جلا دیده ما ز باغ او
ناظر و منظور عجب و فا
و ه چه رطب بود که آمد بیار
یافته تکلیف عجب دین ازو
کافلم غیظ است بخلق کریم
کاده روح القدس بلبل
خلق آن پوشیده در جستجو
برود عیان کرد علی رضا
جلوه کری کرد کلی از بهشت
شهرت از ان یافت بنام نعی
در صف شیرین جهان صفی
کنیت او گشت از لیل رود نعی

زاده از دژنده پنهان
باز چه گویم چه گلی زود بید
بچه سخا کان و خاد کرم
بکشت او برده زو لها کمان
خانه جوهرت بسنگی در
کردن ای جیل بوقبیس
گفت که آن خانه جوهرت
باز ستانید و ولایت زمین
دره بیضا است در اصل خویش
قول رسول است کزین بشیر
بر تو دها جو برد افتاد
گویم با کینه غنچه سرشت
روی ازین گونه از تو رسید
کار چو بر وجه صواب شد
که در اصل از او در جام بود

حسن حسن حسن عسکری
و چه گلی گلشنی آمد بدید
سایه ده طوبی باغ ارم
بر شد از دامن آخر زمان
پیرشت خورشید بزمی در
کزین آن بانگ شنیدی ای
سنگی از آن در کفک سپرد
باز نهید شش بعد خویشتن
این که تو خوانی حجر الاسودش
بود در خنده جوهر قسم
یافت زو لها سیاه این سود
کامد با روح قدس از بهشت
تا چه اثر تا بدل ما رسید
اذن فی الناس خطاب شد
از رفعت صیت از انش نشود

پرسنوده بشتابند کی
خلق از او قدم سوده اند
بسیار از آن که گریستی فروز
بیش از ایشان عجب بر عجب
هر که بان سلسله پیوسته شد

ساخته از سر قدم بندگی
بی سبب این راه نه پیموده اند
داده بشب روشنی نیم روز
سلسله شان سلسله نرسیده
از ستم حادثه دارسته شد

در ترتیب این بنای عالی که چون عرش متعالیست

حرف شناسان خط مشوق بهم
نکته گذاران فروغ و اصول
چون که بحر یقین سفته اند
بیشتر از خلق جهان چون جفا
بیت نخستین که بنا کرده اند
راوی از هر طرف اللهمیان
از ویافت زمین انبساط
از شرفین چونکه شد انداخته
گشت مکان جسم کبریا

را از کثبان کلام قدیم
سلسله داران حدیث رسول
در صفت کعبه چنین گفته اند
بود اساسی شمع بر آب
در صنع بعالم پی ما کرده اند
طوف کنان بر صفت ماهیان
نزل عشرت شد در زم نشاط
کار فلک گشت از ان ساخته
کرد خدا بشرف لقب ام القری

گشت چه بآب زین را مکان
لقش آبست سر اسر جهان
طینت شر از روح روان ساختند
در جسم خلد بسی با سال
عاقبت از خلد برین دور ماند
بهرستی دی آمدن دور
یافت در آن عرصه نکل که آن
کردی از غایت شوق نیاز
گر چه پیش از هوس دل بهشت
بود از آن خاک کن خاکیش
کی رود القصد این آب کل
شسته چو گردید ز طوفان جهان
چو نگذر سرائد بمیدان خلیل
گشت چون مشغول بکار بنا
تازه کلی برست ز مانع جماع

آدم خاکی بپشتند از آن
خواه زمین کوی تو خواه آسمان
سایر کلند از چپان ساختند
بود بکر احسد ز ذل الجلال
غمزده و داله و بهجور ماند
کنید یا قوت ز جبرخ کمبود
کعبه مارا بود اکنون مکان
طوفان کن گشتی کردی نماز
باز هوس کردی بسوی بهشت
کرد همون پاک ز غمنا کمیش
خبر بوطین بخت غربت ز دل
باشد آن خانه سوی آسمان
خانه بنا کرد بام جلیل
دست بکار و زبان رنبا
دشمن زو چشم و جراح جهان

دیر نیاید کل این مرغزار
میر شکار از زنده طبل باز
از زنده صیت اذان خلیل
داعی خود داده بخود راه ما
انگه برده کم شده دلی کسست
چون دلی عهد شد این را از پیر
ساخت حدیث نبوی دلیل
باز چو حجاج در آمد بحبش
که چه بود دست زده اجتنبی
ریخته و ساخته شد چند بار
کعبه بنا گشت که روی نیاز
سجده که آن باشد سجود حق
تایب حق آمد دخل خدا
سایه صفت رنگ سپاهی درو
دل بود پرده کی بزم خاص

تازه ترا و لیکت نو بهار
باز نیاید لبه دست باز
بود درین بادیه مار دلیل
منظر خود ساخت نظر گاه ما
بانگ خلیش ج سرده بست
کرد راخبار و در امثال پیر
خانه بنا کرد بوضع خلیل
قاعده بنهاد عجبانی قریش
تاد حکما کان بعبد البنی
کیست که اگر شود از سر کار
سوی وی آوند کسان در نماز
معبده آن باشد و معبود حق
سایه نیابد از صاحب جلال
نافته انوار الهی درو
یافته از قیبه تعلق خلاص

طاعت او نیست بجز از شهود
فی جبهت روی می نی باین
او چون لایک عین اشتغال
در سرم کعبه و اطراف او
که به خار است بجای شجر
کس نتواند که زند کل بود
تا بخلافت علم آخر اخت
آیت در این انجمن آن شمس نور
همچو دل خلق که در هیچ حال
هر که رسیده بود جز از عدم
هیچ نمی هیچ هم دلی هم نبود

فارغ از ارکان رکوع و سجود
قبله او در همه آفاق عین
بی جیت واسطه آب و گل
هر که کند جای چه بد چه نکو
کی خور و انج غم شیر و تیر
کرد در آن خار بدیده خسرو
کار و دوا عالم شد از دست
کنینس از که دشمن بود اندر
نامه فارغ از مطیف خیال
در ره او ساخته از سر قدم
کونه برین در رخ امید سود

که که شد قبله اهل نبات
طعن بر کسی زند خاک او
رکبت می نشن جو نجوم سماء

حرسمه الله عن الحوادث
کل نخل است از خس و خاشاک
کم شد کا ز ابقیان رهنماست

جنت صفت که بی زلف داشت
کلش ریاد سحرش مشکبو
بود شبی بچو سر زلف یار
یافته جان کام ز مقصود خویش
تا بکم اندیشه کر بیان گرفت
حیرت بسیار مراد نمود
کین چه اساس است بدین غرور ناز
نکته در این کردن بر کار چیست
پست که با ما بمه بیکانک
سی بود از چه دتر بان ز چه
عقل که مانده بس دیوان
دل که برد یافته نور سینه
انچه دل از بهیم غیبی شفت
طوطی طبع من از ان تیر شد
غالبه سگنت از ان کلان

جمع در کشته نعیم بهشت
می نه و بخانه بر از مای دهر
مشک فشان بچو نسیم یار
شکر کنان برد در معبود خویش
تا سحر م فکر در جان گرفت
لوا العجیبهای خیال فرود
کامه مهر فلک شریل راز
باشت این کر می باز در کیت
یافته روز منصب پروانگی
رمی چهار تن عسکریان ز چه
کی شود اکاه ز اسرار این
قیمت ز اسرار خدا اجنبی
یک بیک آنرا زبان باز گفت
از پی اسرار شکر ریزند
مشک ترافت نه روی سمن

این کهر چند که بودند بکس
پیر خسر در اچو ازین مختصر
زال خبرش فیض ازل رونمود
در نفعش دل جان شد سبب

سفت بدستاری الماس فکر
فهم شد از شیرب بطحا خبر
بر دل جاننش در راحت کشود
کرد فتوح الحریفش لقب

در بیان طواف

ای که درین کوی قدم می نهی
بانی زادل بسره خویش نه
چونکه نهی بر سر بگام کام
بای باندازد باین کوی نه
ره نهند انکه ندارد ادب
کعبه صفت از همه کس فرمایش
ردی ادب نه بدربی نیاز
آینه خویش چو زهرم صفا
توبه کن از هر چه بایستی است

ردی توجه بحسرم می نهی
خویش تا کن قدمی پیش نه
یابی ازین سیر بهر کام کام
بایت کسودد شود ردی نه
کس بدرون در زود بی طلب
خاک حسرم حرم در دباش
عجز دنیا ز آبر بی نیاز
داده در اد حسرم کبریا
ردی در آن آبر بایستی است

آغاز کتاب در تهیه سباب سفر حجة فرجام

ای که درین راه قدم می نهی
دست ز دامن عارض بگرش
مال کن را بکسان بازده
نفس تقویش وصیت نما
غم تو بس مرکب رهوار تو
گوئید بی ره بقطار و سار
محمل خود درست کن از دود راه
زاد تو تقویت که آن از تو زار
نشو در ارکوش تو بانگ جرس
چون عیسایان حروف است
آینه پایه از ان چشم سر
گر دست زخم نیلان چه پاک
رنجی مشو از ستم خار راه

در آنکه قدم بر سر جم می نهی
بانی تو دوزخ از کشر
راه وصیت بزبان سازده
را حذر باشد ز نیت غم
گوئید نه بره آزار تو
قطره اشک در دامن در قطار
ناکندت سایه بکرمانی راه
است بقرآن صفتش خیر زاد
بانگ جرس ناله زار تو بس
نیز زبانی چون غمیلان بکات
گوئید دست درین کو نظر
سینه کل هم بود از خار چاک
کان کل شکن شودت غمزواه

صب حال مصنف در راه در رسیدن احسرا

سالی ازین پیش رخسار
در دلم افتاد کی اضطراب

برخ دلم سوی حسرم ساز کرد
خضر هم تخته بدو یا نکند
چونکه رسیدیم برین حجاز
شوق حسرم در دلم چو زرد
زان کل شکلی لغیم شکست
عالمی و یک کل صد کونه خار
من ز جفای روشن خرج پیر
اگر جدا ماند ز کوئی حبیب
بهر خدا مطرب عاشق نواز
نغمه نور و زهر تب باز کوه
ست من الحزن از خنی بلال
ساز کن آن ناله که شبهای تار
حاصل زانده دغم اشتیاق
بازی ز سر کرده قدم میزدیم
بوسه زان کوئی بگویشدم

بال بیم پزدود پر داز کرد
سج زرد و رخت بطحا فلکند
بوسه زدم از سر صدق دنیا
کو کبش عشق ره بوشن زرد
طایر جان مرغ خوش الحان است
از طرف بیل او صد هزار
گشته بصحرای جدای رسیده
در کعبه جا هست اسیر و غریب
ساز کن آهنگ مقام حجاز
هم زبان عسلی را از کوه
غین لذی البجر حدیث الوصل
خیزدم از جان تمنائی مار
وزالم غربت در در فراق
اگر حسرم بود چو دم میزدیم
بانی جوشد سوده بر دیشدم

سوخته از گرمی ره بال و پر
جمله خلایق ز عرست تا عجم
ریج سفر دیده و تشویش راه
رفته قمرشان همه در میخ کرد
دست شده کوتاه و ناخن دراز
زانش دل بخته چود و آمدند
پیر خرد و کفچه در آن مرحله
سنت اوست که در این مقام
آئینه خویش جلالی دهند
عسل برارند در آب نخت
نی همه آن کرد که بر ظاهر است
یکبیک آنها همه را در ساز
اول از آرایش تن پاک شو
جان به نیاز آرد بدن در نماز
بعد نماز از صدق و یقین

ساخته با جبین و لب و خشک
بادیه چاه هوای حشر
تا که رسیدند با حشر انکار
کونه و کون شده از گرم دست
سینه باز آتش و دل در که از
جمله در آن غرضه فرد و آمدند
از ره غفیلیم که دین قاضی
باز نمایند یکا یک تمام
زنک دارند و صفای دهند
تا شود احسرم پریشان در دست
کرد و غبار ریت که بر خاطر است
کعبه صفت خانه پر از نور ساز
بس خبریم در او خاک شو
سجده کن آنکه بر دبی نیاید
نیت احسرم نماز بخند

اللهم اني اريد الحج لیتسه و بفضله تقبله مني

ای شده در بیتن حج رود روز	بست درین نیت حج تو فرد
در بودت میل به حج قران	نیت زانسان گذران بزرگان

اللهم اني اريد الحج والعمره فيهما لي و تقبلهما مني

روز بی عمره کند دل ترا	به که باین لفظ کنی ابست
------------------------	-------------------------

اللهم اني اريد العمره فيهما لي و تقبلهما مني

ای از تمع شده احرام بند	سازمت از شهر حج بهر مند
غره شوال بودا بدهش	صبح ز عید در گشت انتهایش
نیت احرام بی عمره گیر	یکت از شهر بودت نماز بر
هم بهین سال بنکام حج	عمره نماز بی احرام حج

در میان قیام با احرام نمودن و از مخطورات اجتناب کردن

از بی احرام ازاد رودا	به بودار سازیش از هم جدا
در صفت مرده دراد کفن	جامه احرام پوشان بدن
ازاد کیست از همه	میل به حج مرد کیست از همه
مرده اد با کفن ناره به	عاجزه و اختاره و بیاره به

بسیه را ساز به نیت قسین

ز آنکه حدیث است موافقین

تا کنی تبسیه محرم نه

کسب کن ارواقفت عالم نه

تبسیه انیت نکو گوش دار

نوره بی تبسیه گفتن برار

بسم الله بسم الله لا شریک لک بسم الله الحمد لله لا شریک لک

تبسیه نیت چون گشت بار

دست ز افعال طبیعت بدار

کو سر روی کنی از خود جدا

بر تو شود واجب لازم خدا

ز آنکه تو از خویش نه آزان

از چه بری دست مال کسان

مال کسان به که صیانت کنی

جرم کنندت چو خیانت کنی

بخج در احرام حرام است زان

دور شود میل مکن سوئی آن

ازن فی الناس نداشت تمام

تو بچو آب آده بین الانام

دعوی خاصی کنی و امتیاز

خاصی نباشد به کس چون اناز

هر بهین شد دل خامان بد نیم

حالت بسیک ز امید و بیم

حکایت یحودی امام زین العابدین علی بن الحسین رضی الله عنهم

سردین روضه صدق و صفا

نازه نال چمن مصطفی

قره عینین بنی دلی

سوز بستان تول و علی

داده جمالش این زیورین

دوره حج قافله سالار بود

رفت در احرام چو ماه تمام

گشته رفیقان همه لبیک گو

غنچه اش از بار کشتادانش

روزه بسمشاد فتادش چو پیه

بعد سفر اش برآمد به هم

خلق بران فکر که این حال چیست

گفت که بسیار بجائی خود است

خوف آدم هست و رجا قبول

چونکه بلبیک زبان برکشود

نافه اش افکند بادی زمین

گرفتند از نا بجا که او چه پاک

تا که با تمام نشد سیه دی

آنکه گریم این کریم است او

حبه آمال علی حسین

چونکه بعدها بمیقات فتادش

هیر از قافله مصر و شام

رونده در محراب تحیر فرود

از جهت تلبیه گویا نشد

از رو شدش لا و زک سفید

شاخ گلشن گشت زانوشه خم

شد شکلم چو زمانی کر سیت

لبیک برادر که ز بیم در دست

ناده درین خوف و جانم طول

ببخودی صعب برد و نمود

کرد زمین را فلک چارمین

نورفت نیز ز گردن بجا که

زدنش آن عیشت و آن بخود می

سوخته آتشین هم دست او

اگر بود رسول آل این

ما چه گسایم دسکسیتیم

غره شده بر عمل خویشان

بار خدا یا بحق بهیم او

کاخچه بجز نت بکیسوایم

وقت عبادت بخواهش

نی نشناسیم که ما چیتیم

نگی زده بر کرم ذوالملان

کادری آن بیم با هم فسر

سوی حریم حرمت رد کنیم

رسیدن بسکه مشرفه زاد تا آمدت لی شرفا

شعله ز داز در جبرایح حرم

آتش موسی ز دلم بر فروخت

من بهمان نور شدم سوی طور

بسکه بهایت بللم رد نمود

صفت مرغ بصره دوخته

فرغ ز فریم آمد بکوشش

میل شک از غره اشکبار

در بنم روح به پرور شد

دید یکی خانه که افتاده طاق

بجو کل سنج ز باغ ارم

شعله زد و خرمن سستی بخت

چونکه رسیدم بجوای نور

جشم تیارستم از اول کشود

بال و پر از کرمی راه سوخته

دیکل از شوق در آید بچرخ

سر زد و جیون شد از انم کنار

دیدم ام شوق رخسار شد

کرد بگردش همه طاق در و اوق

چشم گشادم بکل روی او
مهر جانش چو مراد نمود
شد مگر ز نیش نقاب
نقطه نه دایره آسمان
گر بصفه جاده سیاه آمده
کسوش آمد ز ازل شکا
خال سیاهش که بود شکنا
سرمه کش چشم غزالان چنان
آمده باطلعت غیر شست
تازه گل رسته ز باغ خلیل
گفتش آفاق گرفته خود
تافته انوار آینه برو
گشته ملقب بکرمی دوست
سایده طوبی بانغ ارم
برده بظلم کمرش عرش راه

قوت دل یافتم از بوی او
روی نهادم برین سجود
گشت منور ز رخسار آفتاب
نقطه صفت هست سیاهش از آن
نور و طلعت ماه آمده
در ظلمات آب خضر کرد جا
مردم دیده از آن نور یاب
داوه سیاهش کوهی برین
غنیچه شکن ریاض بهشت
روشن زد چشم چراغ خلیل
عرضه عالم شده زو شکون
فیض زل نامتناهی برو
پر شده سر تا سر از بوی او
خلوتی پرده سرای قدم
شعله دار حرش مهر ماه



طوفی از بر خدا دان باین

بیتش اور زبان این

نویت ان اطوف ند البیت العتیق سبعاً کلاً ثلث

از بی نیت سه گشت در طواف

در تک دو شونه مجد کذ

زانکه بدین راه را اصل

فعل نبی بود حج در اع

این سه بود جرات و فرخنده

چار در راحت و افکنده

هر یک ازین دور زردی نظر

تابع دوریت ز جبرخ در

زانکه بود زهره و نسیم و قمر

در تک زان چار در کثیر تر

خواندن او عین مآثوره را

به که به سه دور نمائی ادا

چونکه تو گشتی بحج بر و

دست بر اور زبان این بگو

بسم الله والله اکبر

دست بر سر ارمیت بر آن بگو

وز سه اخلاص بر آن دست

کثرت خلق از بود و از دعا

گشت نبود جای پی استقام

باش تا بگشت اشارت نما

سوی می این زبان کن ادا

اللهم یمانیک و تصدیقا بکتبک و ذناب بعدک

و اتباعا سنة نبیک محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

چون بدر کعبه نمای گذر

سوی مقام افکن از راجا نظم

باش در اعمال و ان در مطلق

و ز سر اخلاص بخوان مجلای

اللهم ان هذا البيت بيتك والحرم حرمك والامس منك وهذا

مقام العائذ بك من النار فاعذني من الشيطان الرجيم

شویسوی رکن عسراقی بود

و ز بی تسبیح و ثنا این بخوان

اللهم حرم خمی و دمی علی النار و امنی من احوال یوم القیامه

و کفنی مؤنه الدنیا و الآخرة اللهم انی اعوذ بک من الشک و الشک و الشک و الشک

و الشقاق و سوء الاخلاق و سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد

چون کذر آری بحظیم از بردن

با دل خاشع جگر می غرق خوان

حاضر دل باش و نظر پیش و

از سر اخلاص و نیاز این بگو

اللهم اطلب منی تحت ظل عرشک یوم لا ینفع الا اطلبک و استغفرک

بکاسر محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم لا اخافک و لا اعدا و لا اعدا

چون که ره آری بسوی کنشام

از سر تعظیم بخوان این کلام

اللهم اجعل جسدی حراما و عیال منک و ذریه منک و تجارتی منک و رحمتک

چون زره طوف نمای قیام

جانب کنی که مانست نام

یا غفر یا غفر

که بشفاف هر دمه فسانه اند
وضع قنادیل می از هر طرف
خیل کبوتر بهوار بر سپهر
در صفت طول قد پر سنار
پایه ز اوج فلکش رفیع
سایه اش از غایت اعلا ی چرخ
آمده ز سر دره بوقت نماز
عارف جامی که ز جام است
از بی تمهید حسیم الله

حلقه کبوتر در این خانه اند
را خسته جانرا شده بیت اشرف
در طسیران چون ملکش کرده سر
طعن زده بر فلک زرنکار
باشجو سدره شده بجمع
غاشیده افکنده به بالای چرخ
روح قدس بر سر او نم ساز
آمده از میسکه عشق است
کرد ادای که فوادی نداد

نصرت حضرت مولانا عبده الرحمن جامی رحمه الله علیه

در جسم من که در آن خوشتر خج
صحن جسم روضه خلد برین
قبله خوبان عربی او
باد چو در دامنش آد بخشیت
تا شکنی شیشه ناموس و شک

هست سیه پوشش نکادی معین
او بختان صحن مربع نشین
نجده شوخان عجم سوی او
غایبه در جیب جهان رعیت
کرده نمان در ته دامانش سنگ

باز شکن طره مشربزنگ او
سنگ سیاهش که از آن کوه است
چون تو از آن سنگ شوی بوسه
ایدل از الطاف عظیم آله
چشم کش صنع الهی به بین
خانه پر از نور و حسم پر صفا
خانه چکوم که یکی کوه نور
کشم از آن داله و حیران دست
نوره زنان رو بمطاف آدم
کشت مشاهد کرم مجیدش
چرخ زنان طوف کنان

دیده جان سرگزشت از سنگ
دست تمنات یمن است
بوسه زن دست که گشتی بین
یافته در حسرم قرب آد
حسن ازل نامتناهی به بین
هر یک از آن یک چ کوه و قاف
سائر آن پرده عفو غفور
خاذهستیم شد از پایست
سینه کنان بهر طواف آدم
بوسه زدم به حجر الاسودش
من شده پروانه داو و شمع نور

طرف را داد در کن از دوش راست
جراة و اظهار تجلذ نکوست
از بی تقبیل محسوس

کین در دل بهر دو بستی گوار
خاصه بشعلی که بهر دست
بادل خاشع جگر ریشور

به که در آن حال تمامی ادا

در طلب تنی و دین این دعا

ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار

چون بهر نقطه رسیدی در
و رتوبه بوسه ترا دست رس
خیز درین دایره در کار باش
پس بهین شیوه ز راه دقار
هفت خط دایره چون نقش است
پس بمیان حبه و باب رو
مستزم از شوق در آغوش گیر
آتش بردانند دل بر نفس در
عادت بردانند آن فنی مگر
چشم دل و سینه را در بیا
دیده گریان و دل در دناک
دست در آرد در استار او
خواهرش زو خواه که خواهنده

بار در که بوسه بزنی بر حبه
بوسه که تو بر سر دست تو بس
کرد بهین نقطه چو پر کار باش
طوف غارت کرد حسه هفت بار
روی بگر کنه و بکشی دست
مستزم آنست چو اجاب رو
زنده بجایان نشود ار جان بمر
خویش بر آن شمع زدن خوشن سوز
جسرخ زند ادا دل دسوزد که
نور دل و دیده از آن در فراق
سینه بر بان جسک چاک خاک
اشک فرد در ز بد بو ادا
یابی ز در چه تو از زلف

چند ترا بهتر زین آرزو
نزل تو گشته مقام خلیل
فغان تو شفو حسرتیم آله
مادی ره نیست بحر لطف است
لطف نزل گرفتندی رهنا
خواهش کر نکند یاریت
شاهد این نقطه بی قیل قال
جامی از اصحاب سخن افیضه
طوطی طبعش که شکر خاشده

کست شده خاک در آداب
جانی تو آرا که جبرئیل
جرم ترا شد کراش عذر خوا
آمدنت را طلب از دست
راه باین خانه که دادی ترا
بیره نباشد ز طلبکاریت
هست مقال بدلم ز اهل حال
بلکه زار باب زمین انجمن
بلبل نطقش سخن آراشته

بود موفق که تو فائق حلق
یا دین کعبه بسی سیرید
روز از آنجا که دلی درشت تنگ
گفت خدایا بسز محنتی
راه حج و عمره بسی زفته ام

برده ز هر پیر موفق سبق
ز حمت ان راه بس کشید
زد بد کعبه سر خود بسنگ
سوی سن افکن ز طره رحمتی
به تونی بجه کسی زفته ام

دل بوخای تو کرد بوده ام
 زین سفرم نیست یکف حاصل
 هیچ نه انم که مرا حال چیست
 شب چو دین فکر فرودند بخوا
 کای برهم بانی سر خسته
 کر نه ترا خواستی کی چنین
 حاصلت این بس که ترا خواستم
 ره بسوی خانه خود دادست
 یارب از انجا که کرم آن تست
 هر که نه مایل بسوی دی شود
 جامی که چند نه صاحب دست

بی سرو پانک بود بوده ام
 نمی سر دقتی نه بسا مان دلی
 بخت مرا بایه اقبال چیست
 آمدش از حضرت همچون خطا
 بر همه زین بایه سر افراخته
 دادست ره سوی این سر زمین
 با طمنت از شوق خود آراستم
 بر در هر کس نفوس تداست
 چشم همه بر در حسان تست
 سوی خودش راه ناکشی شود
 از تو بامید چنین حاصل است

در بیان نماز طواف

کار تو چون گشت از انجا تمام
 و زبود جای ز روی نیاز
 کرده تحقیق طواف و صلوة

روی نه از خانه بخلف مقام
 جانب حجه آمی و در آرد نماز
 بر دو بهم سیر لند در جهات

طایف این خانه نباشد بفروش
بیک مصلی ز قعود و قیام
این دهر از عالم سفلی نشان
باز دران کوش که شد بدو کر

بل چو ملک طوف کند حول عرش
سپه کند عالم سفلی تمام
دان خبر آورده ز رفعت آسمان
بوسه توانی که زنی بر جگر

در بیان سعی میان صفا و مسوده

روی نه انگاه بباب الصفا
یافتی از در تبه طوف کام
هست دران شجوب یکی خانه هم
خاک در شمس نه اهل نظر
رغم عده دازره دین با بلال
هر از ان کرده زبان آوری
چون خدمت جانب کعبه نگاه

رو بصفا جانب مزوی بر ا
ز و بی سعی بمسعی خست ام
کشته در آفاق بحسب زان علم
کشته دران خانه سلمان
رفته بران کوه قرین با بلال
بر سر آن سنگ چو کبک ری
رفعت دارین از انجا نخواه

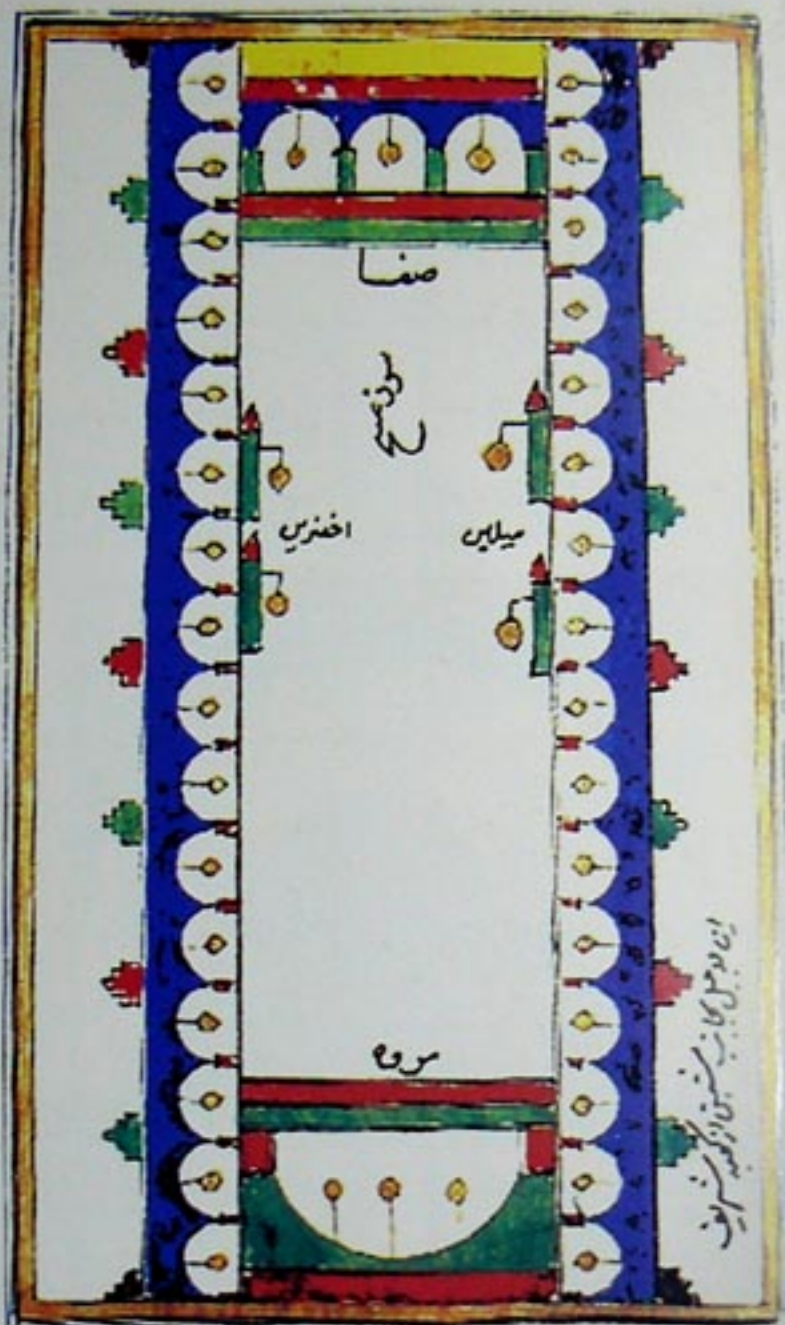
الحمد لله اکبر الحمد لله اکبر الحمد لله علی ما هدانا لهذا الحمد لله علی ما هدانا
لا اله الا الله وحده و صدق وعده و نصر عبده و اغفر خطیه و نرم الاخر
وحده لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله وحده لا شریک له

دموحی لایموت بید الخیر دمو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله لمخلصین

زود بی سسی مسعی کراسے	بی سہ ولی بانی بوا دی در اسے
در تک رہ باش کہ اینجا تک	یافتہ اندانچہ نیاید ملک
بیچ ولی ہرچ نبی ہم نبود	کو قدم سسی در نیما نسود
بر اثری بای کسی پانی	کز قدمش عرش گرفتہ ہی
کیطرقش مودہ و دیگر صفا	ساعی آن نیست جبر ایل دفا
او عید کان گفتہ شد اند صفا	باز سر مرده مگر نما
وز بس از کار بچندین خشوع	باز جو کو کعب صفا کن رجوع
ہفت کرت آمد دشد لا بدست	کار جهان حیلہ ز آمد شدست
سہ بصفا چار بر مرده خلام	زانکہ شود سعی ہفتہ تمام
کاجہ ازین پیش کہ بی توشہ شد	سوخندہ دل بہر جبکہ گوشہ شد
این سہ دآن سر پی کیطرق آب	آمد شد کہ ز ردی شتاب
ہر کس کا مد بوجہ از عدم	بر بی اورفتہ قدم بر قدم

چون قدمش در صدق و صفا

بر اثر او قدم مصطفی است



در تعریف جبل ابوقیس

کان و فاشد جبل بر قیس	سنگش بر دل فرما د قیس
تیغ کشیدست بفرق سپهر	سنگ زده بر قیج ماه و سپهر
در کمرش موضع شوق قمر	گشته چو خورشید بیالم قمر
کوه صفاهمه اعیان او	آمده یک سنگ زرد امان او
کعبه چو کل سر زده زرد منش	هشت بهشت آمده پیر منش



نکبت جنت پداین سوسل	خاکش کو چو او کل بذیل
سر زده خورشید جاناتا زرد	روضة رضوان شده در آرزو

طرح بایگ ملی ایران از مجموعه نقاشی‌های کتاب

طالع زان برج شده اخته
 ویده دل پر درد و منجلی
 بویحبیبیت این که بود یکقام
 اینچه مقام است که آن آفتاب
 اینچه زمین است که در غنفت
 خانه زهر است دران شعب هم
 شتری و زهره شمس قسم
 بر سر این کوی جبه سان بایم

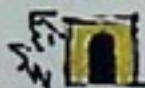
که از اوست نری تا ترس
 کوچه سولد نبی و سیلی
 بجمع قرص خورد ماه تمام
 بوده شب روز دران بی نقا
 پرورش او شده در این بیند
 پهلوی صدیق بکیده قدم
 بود فراشان همه با بکیده کر
 شاید اگر دریم بنیانهم



مولدنی ملا محمد علیه و سلم



درگاه صدیق نبی الله صلی



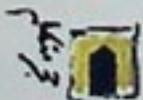
محل



سلاطین رحمتی الله و له



محل نبی ناطه رحمتی الله صلی



محل



بهرت خوش کن

دعا

بی شک و شبیهت قبول دعا
دست برادر برای دعا
خواستش او جمله برزخ
درود جهانش آنچه بود دعا

اودی طلبت بسوی دعا
اگر نهد بر سر این کوجه پا
اچنه کته خواش از الطاف حق
حق کنه شش رحمت نکر دور دعا

سورة الليل



دعا



ملین

نور دیده ماه و خورشید
برده کل کشته بردشان نقد
نور خرد زرد دل چاکشان

خاک سلاست که تاج سست
بر طفرش مرغ جبهه آفتاب
لوی سیاح مدد از خاکشان

رحمت حق باد بران خاکدان
سجده رایت بود انجا اعیان
بر کوه آب که دران نثر است
مصری اگر آرد خور و زان بسیل
شامی اگر بر لبش آرد گذر
در کند زانند بزبان نام او
آب خضر باشد دران آب دور
کیطرفش شهید ابن عسمر
بر تو عاشق بحسان تافته
کیطرفش زرت ابن زبیر
ز اسیر کوه از ره صدق مصفا
تبره پاک خدیجه دران
تقبة خواجه فضیل عیاض
کوشه نشین کشته دمان خاکدان
هست دران عرصه زمبابه ایگان

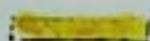
کین عجب عجیبیت در انجا ایگان
کشته بنور جور یا من جهان
هر طرفش راه بجوی دست
تغنی نماید عبثش آب نیل
روشن کرد و دلش از کیطرف
صبح سعادت دهد از شام او
منبع آن خلقت و این کوه نو
بر زده مانند خور از کوه سر
عالم زو نور صفیا فخر
بر زده نورش بجو الی جوطیر
کشته حرم حرم مصفا
نور مصفا داده نتیجه دران
روخته آمد زینت آن ریاض
شیخ عمر مرشد اعربیان
شیخ سماعیل شه شیران

مده چون شیرین در آخرش
حسرت آن کلامه نورانیست
فحمت آن صاحب باری بفر
هست زیارتک انبیا بسی
جمله در آن امکنه آسوده اند
هست در اخبار که روز بدین
ارض بعد از زمین تقسیم
پادشاهی و ملاحق شوند
در طبع ان تابهو انی بهشت
منتظر رحمت پروردگار
تا که در اینجا که عنایات است
حکم شود کاخه ز پسر جوان
کشتن فردوس شود سکنش
گشته شرف بقیم بهشت
شاد خوشان گشته زربیل

بادل پرچونش فرمان خوش
شیخ علاء الحق کرمانیست
وسعت آن عرصه دولت اثر
لیک نهان از نظر بر کس
رونی بخاک در او سوده اند
کلامه از حق تقبش بوم دین
کلامه اند از ره معنی رفیع
باتبع وحیل و علایق شوند
طوف نمایان بقضای بهشت
خاطرش در دل امیدوار
رحمت مجید دنیا یات دست
باشد ز اموالت در ایشان نمایان
هر که در اینجا شد مدفون تنش
فارغ از اندیشه هر خوب ازشت
حرکتشان از غسل و سبیل

مقبره معلا

رنگین پیرا دیو کی پیری دیو



تہ بنج اعراب



قبہ شیخ نورانی



جیل این عمرانی

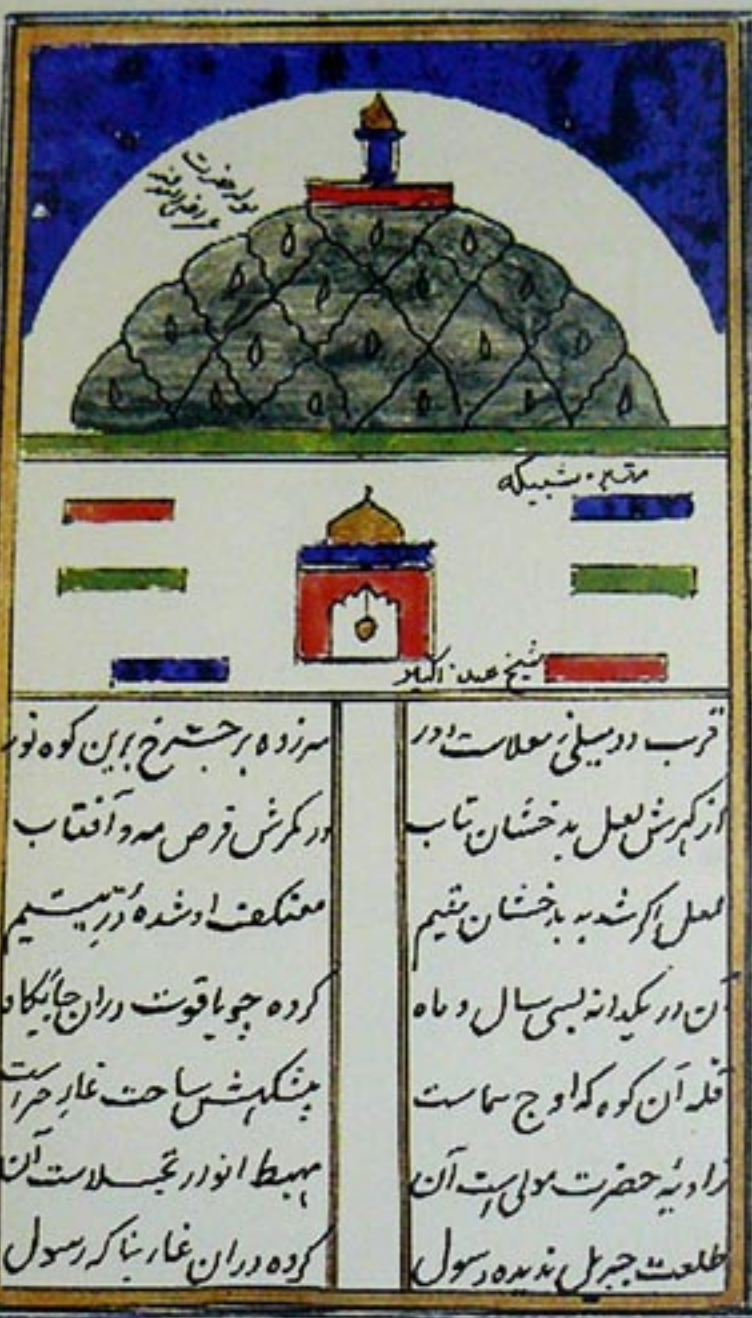


برگہ شانی



برگہ شانی

طرح زیارت کعبہ شریف اور اہل بیت





ز دجبل نور بر افلاک سر نیست معظّم تر از ان کوه کوه کوه نبی یکدوشب آنجا در نیک هجرت زان کشته بعالم عین زان شده شمسو جمار غار نور	فرسخ دیگر از حسم دور تر آمده در غایت فرد مشکوه هست در ان کوه یکی غار تنگ تافته را آنجا بدین بنه عنان آمده ان واقعه تاریخ دور
--	---



اینجیک بود که در خم فلکند
خلق جهان چه غریب چه عجیب
وقت شد اکنون که بوقت رفتی
جمله حریفان چو ازین بزنگاه
روی براه از همه سو آن کرده
بود جیسی است کمر در میان

شور عجب در دل مردم نکند
گشته همه بخود از ان جام جم
واقف هر ارمعارف شوی
روی نباشد در هر سو براه
بود جی آراسته با صد شکوه
چونکه رسیدی باینجا این بچو

رسیدن به سمج در فتن بوفات

ای شده در راه حج از ره روان
بار و فروگیر که تن در غنا است
حبیر نما نشد و فردا دگر
هست فردا آمدن قافله
تقویتی کن بدن از روز بیش
تو دید آخر شد و شب در رسید
شد طلع الصبح و هب الشمال
بارید نمید که فرحست نماند

کلین همه مسرمد شده بخوان
نافه بخوبان که زین نشاست
مازه کن از آب شتر و جگر
از پی تمای خود در احسله
روز در کس ننگه فکر خویش
خازن صبح است که در در کلید
اقرب الوقت اینچو الجبال
تیسر را ند که مهلت نماند

السلامی انشائی
در بیان
از سبک
ایست

فرسخی از کوی مناسبتیستر
هر که نه به بانی دران سرزمین
فرسخی از زلفه پیش و کم
عرض می از سینه حجاج پیش
مصری و شامی یافنی همسر
از پنی بر قافله حوض دگر
ان جلی کش غر فانت نام
پربود از رحمت حق دانش
سجده نموده که دران نزلت
ناقه روان جانب مسجد را
وقت زوالست فرد گیر بار
خطبه کنه به سر نیز خطیب
خیز که شد وقت دعا رحل
این عرفانت دبود کوی حق
چونکه نظر رحیل افتد ترا

فرز دلفه ردنی نماید دگر
تنگ کشد در بر خود حور عین
است زمین بفضائی حرم
هر که در دوستقل کار خویش
محملی افزاشته بار مدسه
ز آرزو حیات آمده سرتاسر
است فرو تو ز جیب تمام
انسر ملک جمیع به پیش
ساحت آن رشک حریم است
بر اثر ناقه ایمن اسبران
در خل مسجد شود فرصت شمار
است چو بر شاخ شمع غنچه
ناقه روان ساز بپای جیل
هست کر زیمه سبوی حق
از لعل خلاص بخوان این دعا

اللهم جعلها خير غدة غدوتها وقرينها من ضوائك واجبه ما سخطك عليك اعظم
واليك وجهت وكتب تبعت ورجعت اليك ارددت فاحصل من تبارك اليوم من
خير مني

سیر این جبل از هر کرده
این عفاست فراغت کجاست
دانش از خیل شتر فوج فوج
دست اعلاست که بر آسمان
زین همه یکبار اید نفور
نوره یاربش فلک بر که نشست
گشت فلک ز خمر تسیر آه
سوز درون بین که به یار بی
از نم دریای گرم کوه کوه
گریه یک کجک حلوا فردش
روز چنین آتش دهبانی زار
شیر خدا بحسره کان جود
روز چنین بود که شد در غضب

رنجسته چون بیک هم کوه کوه
اگر کسی اورد ز بخود مبتلاست
نشسته چو دریا که در اید ببح
دماشته هر سوی زمین و زمان
خاست قیامت مکر و نفع صور
اشک در این آمد و از سر گذشت
رحمت حق بخیرت از انجا بگاه
سوخته بر سرخ این کوکبی
فیض خدا رنجسته بر آن کوه
بحسره سخا و کوم آرد بچوش
جوشش برادر در شمع سهم نوار
قطب زمین اختر برج دجود
چونکه از در کرد کدای غلب

در عرفات و طلب غیبه
رحمت حق است کران تا کران
اگر درین وقت باینجا رسید
شد زغم چشم و دردن رقیق
بار کند از همه کس محنت محنت
کرمی این کوره اکسیر اثر
وزوئی نورفته بیالودگی
ظلمت زینک رخ اینه رفت
تیر کنی شب سبح که رسید
ماه بدون آمد زابر سیاه
در عرفات این همه سرتا قدم
برده مانع ز نظر چاک شه
زینک خسوف از رخ نه دور
باد صبا برد حجاب از میان
گفت بمیر که بود مشرک راه

که دی بختت و سیاهی رو
چون طلبه سیاهی از دیگران
بارد که آمده از نو پدید
دادی عرفات که ادوی العیتر
رنخته چون برگ شاخ دخت
نقد و جود همه را کرده زبر
کشته قدح پاک ز آلودگی
از تزلزل محنت دیرینه رفت
که افق صبح سعادت دیده
گشت شب تیره از اوج چشنگاه
غرقه بخون اند ز اشک ندم
چشم جفا بین رسبل پاک شه
سیر از بر توه خورد روز گشت
بر همه شد شاه غیبی عیان
هر که برین است ماند کند



بجانب خیمه‌ای از کعبه شریف ساخته شده است

در میان افاضه از عرفات با برکات تبرک دلف و شمع حرام

را حله از جای برانگیخته

روز سه شوق نهاده براده

زود بمنزل برسد قافله

همچو سپاهی که قند در گریز

خلق در آینه بارض حرام

از سبب نسبت او شگفت

شام چنین بر بود از صبح

شام غریبان در است این در

پای نیاید ز فسخ بر زمین

روی نه چو نبودش دمان

بالب خندان در لی پر خرب

برخس آن بادیه پیلو نمند

به که بخوانی نبی از این دعا

خلق همه بارگشته رنجسته

شده سبکبار از بار گناه

چونکه سبکبار شود را حله

خلق همه را حله را کرده تیسر

بهترش آنست که من بعد شام

باز چه شایسته دکیسوی است

که کعب اقبال از آن شده بدید

مخت غریت بر از دال بر

راه روان را از بانی چنین

از عرصات آنکه میاغ جهان

خلق جهان چه عجم چه عرب

کلیه سونی فردقه رو نمند

چون زمینش کند را خند ترا

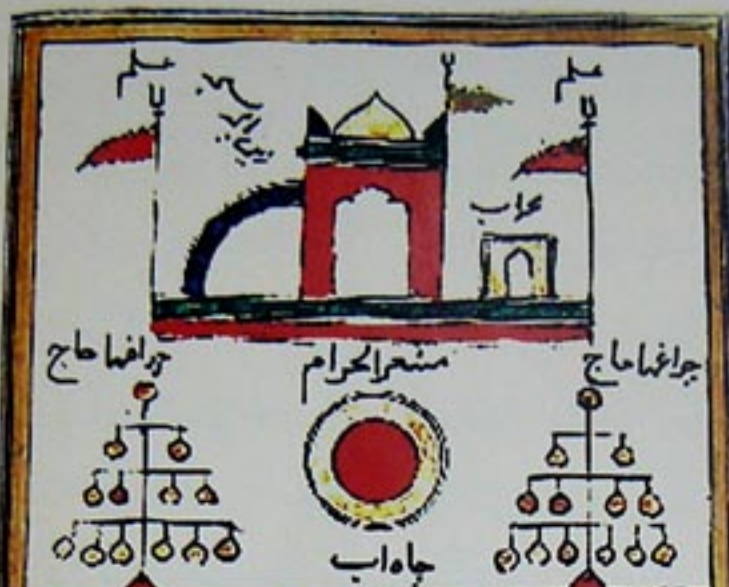
اللهم خدا خرد دلفه جمعیت فیما استه مختلفه اسلک حوائج

مختلفه فاجعلنی بمن دعا فاسمیت دو کمال علیک

باز فرد گیر دران مرحد	از پی پیوتنه ارت از دا حله
هر که بود مقبل بیدار بخت	افکنند آنجا ز بی خواب بخت
خواب که دیدست که غفلت بود	صحت روح آرد و علت بود
دیده آن بخت که نغموده بود	کرد مد و طالع و آنجا غنود
در نه پهلوی توان خاک ز بر	بید بود از پسته سنجاب کبر
چونکه شدی پاک ز آلودگی	از پی باکی بود آسودگی
در عرفات امر بخشایش است	از پی بخشش همه آسایش است
هر که در آن شب شمار آوری	ریزه سنگی که بکار آوری
ریزه آن سنگ که تسبیح کوست	و گفت از بشنوی از آرد است
در تو قصور است که آن کوشیت	در نه وی از زمره خاموشیت
بسیام آور بود تو فشر قیام	نا که شود صبح تو در شر قیام

بهر دو تو فشر قیام آوری

کار حج خود بر ظفام آوری



بازگشت بسوی مناسبات و سلامت و شادمانی بازار قیامت

بر همه میمون بود این روز عید بنده شد آزاد مغار و کبار خاک فلک را شده نور چنین خلق چو چشم بر شد نابین شوق منی برده زو بهار قرار کرمی بازار قیامت بدین بر در رخا ز فلک شده بساط	صبحک اند صبح السعید این میباحت که ششصد هزار غره این صبح سعادت قرین خیر که خورشید علم بر کشید کس نکند بهر کسی انتظار سوی منا کز این بدین خری دشادی و عیش و نشاط
--	---

بسکه بود که نوره چو شمع خورش
از طهر فی جبهه قمارش زرنک
بسکه به بر ریخته بمیان زرنک
اشرفی سرخ که آتش دهنش است
روی دهنش است که با یکدیگر
کیسه برانند درین راه که در
طه طنه جانه مصری بسین
هست بی نیز ز دارستان
که چه تعبید است شیم و زرانند
از طهر فی اطلس و بیای چن
کوش بر از نوره کو هر فردش
جس نفیس است خسته یاد کو
ترتیب صد کام ز سوق منا

که شود از غلغل خلق کوش
همچو فلک سر بر تنک تنک
گشته و کانهای مناکان زرنک
که می باز داران آتش است
کرده بواسات چو شیر و شکر
بر که تنی کیسه بر آسوده تر
دست نیکه داران آستان
فارغ و آسوده ز سود زبان
جان بفرد شند و غم دل خرد
زیر قدم بین برونی ز میان
همچو کهر کان شده آذر کوش
و دلق این که می باز دار کو
سجد خیف است صفای

خشت بختش همه غنبر است

ساحت آن رشک را ضعیف است

بنا به سنن اهل کتب شریف بعد از رکعت اول



در بیان رمی جبار

شغل کسانست بر آن از حساست	رو تو سوئی حمزه عقبه شست
سنگ بر دهن آرزوهای مکن	از صف آن سو که یابی مکن
قوم که شمشیر غزای زدند	نفسه نگهیر فنامی زدند
از بی بر سنگ تو هم آبخندان	نفره نگهیر بر آور ز جان
سی و طواف آمده چون بختبار	شد عدد سنگ همان خیار
هفت کرت سنگ آن بیلزن	سیل چه بر روی عسره ازین
سجده غرست بحمزه قرین	جائی خلیل است و بلاء المین

در بیان قربان کردن

باز در آن کوش که قربان کنی	هر چه کنی کوشش که با جان کنی
کردن تسلیم بفرمان بنه	تبیخ و فاجر کلوی جان بنه
هر که زنده گشته بشمشیر دست	لا شده مراد بر از جان آتو
این همه جویند که آنجا درند	جان بغر دشمنه و غم دل خرنه
از طرف آمده خونبار جوشش	داز طرفی جوشش کلا فردش
هر کسی و قیمت دلائی خویش	سود برد در خود کالائی خویش

در بیان سر نو آشنیدن

کرده ز سر قبه علائق بدر	سرکش از تیغ فرود آس
نیست یکی سجده لائق ترا	که سر بنیست علائق ترا
در ره دین از سر خوشش کمر	در سر تسلیم در رضا پیش کمر
از بدن خویش کفن باز کن	زنده کی از سر در آغاز کن
جامه نوروزی نوروز نو	جامه خود بازستان از کرد
غیر دخی که کنی با عیال	بر تو نشد اکنون بجز حلال
عقده کثی کن بکشا کره	بر تو خدا کرده لازم بده

آمدن در بیان طواف افاضه

بر لب سوی مقصد دین برود	ایکه بمقصود بپی آورد و ذ
بر تو مبارکست این روز عید	نشام ترا صبح سعادت رسید
ختم شد ارکان مسلمانیت	از کرم بحید سبحانیت
خیمه دکن امروز در صاف دگر	ماند ز کار تو طواف دگر
در طلب کنج سعادت در	سوی حرم مقصد افاضت شاک
کرده بردن قبه علائق ز دل	بدین که چه سان جمله خلا تو ز دل

در سنجیدارده اضطراب
جمله را طراف حرم کشته جمع
رو جسم کرده خلائق همه
در پوست ناست دلجوی او
مردم آفاق زلفزار و دس
دین دگر از عایت منزه بین
دان دگر خنده سوده قدم خدای
کشته همه فاخته داد و مرد ناز
شعله زده طلعت شماسیش
و امن نازی که بسالازده
برقع زرکش که فلکنه ز نو
بهر بین بسته کمر تا دگر
سروز بافتند او استوار
سر دگرش که هم از از دنگوست
شمع اگر اوست برین بر نگاه

سوی در شش آینه با منته
برزده برد از صفت کرده شمع
کشته حرم باز پر از ز نرس
طوف کنان کرد سر کوئی او
جمله بنظاره آن نوع و دس
دان دگری آینه ز اقصای بین
تا که رسید بحریم وصال
جمله چو پر دانه داد شمع از
تازه شده خلعت عبا شیش
بهر دل عاشق شید از دد
کرده دل عاشق مسکین کرد
جان کند آذر شش خد کمر
شمع بجا بسوزد او بر قسره
کر سر او روح قدس ندان گوشت
روشنی اوست ز نور آند

در آتش این همه دلها کباب
در تنگ باده خلسه انجمن
بر در او روی تهنیت بجاک
چشم رضا که نگه بر تو باز
حسن غنا آرد عشق احتیاج
کعبه که در جلوه گری در کباب
که بوی و شادی ازین بوی نیست
تنگ بوم حوصله چشم
روی نماید بتو در آن جهان
روز قیامت که بانه نفور
روی همیشه نه آن نو عروس
شانه زده کیسود کرده باز
چشم سیاهش که رسد تاس
کوته خورشید جهان باغش
کوهر اشک که بود اشک

روشنه ستغنی زین اضطرار
او در سحر ناز مرغ نشین
در ره او خلق جهانی ملاک
خاصیت حسن غرور و ناز
بر دو جهان زین دو گفته و واج
آن نه بر خشارد و زلف و تات
مر لبری مدارک آن روی نیست
چهره خوبان در ست دین و دگر
طایف خود را حلقه زانیا
از دل محسوس ز نزدیک دور
بادقت نواز منحنی و کوس
خاک شده در ره او شیخ و ناز
بافته از موی سه حاجیان
قشقه ز خوانه قریب انیش
ریخته شد ز لور سیر انیش

کرده بخوری عجب زده و داده
با همه زیب آن صنم مهبوشان
بر که یکی گشته به پیرانش
با همه شان ردی بخت نهند
محیی از آن جمله توی در شما
ای بعبادت علم افراخته
پای ز سر کرده در ادلطاف
چونکه شدی طایف بیت الحرام
سعی که از پیش زد دستداد
در نه بی سعی بسی خسرام

کردل طایف زده به سبج کاه
جلوه کند دامن غرت کشان
دست تمنا زده برداشش
بر کس از آن نیست که نشاند
دامن کلج چه غم از زخم خار
کار خود خلق جهان ساخته
زانکه بود بر سبج فرض این طواف
یافتی از طوف در شا حترام
بارد که باشد از ارکان زباد
تا شود احکام حج اکنون تمام

در بیان رجوع بسوی مبتلا

از پی این سعی طواف الحج
تا که در آن منزل کیتی فسرود
چونکه شود بعد ز دال در
بیت و یک سنگ زن بر میل

به که بری باز بسوی مبتلا
از عقب این دو شب آبی برون
دامن پر سنگ بزین بر کمر
سنگ شیطان زده ز نشان

می دلیل است درین گفته	خاصه که اندر همه سوی سنگ
روز سیم پیشتر از وقت شام	اردی بنه جانب بیت الحرام
ورنه گرت شب شود انجا درنگ	روز در که باز رواست بسنگ

در بیان مجادرت مکه معظمه

آنکه ترا میل سکون در دست	این هموس از ردی ادب حاصل
آنکه رسد دیر بر درخت زود	شوق خردن کرد از لاش کرب
دانکه درین کوی محب و شهود	وزعد و سلاک ز راه نشود
می سوزد از درنگ کمال ادب	آورد از شوق بجای از و شب
زانکه در ایام خلافت عسمر	نقل چنین است کزین بیشتر
از بس حج دژه زوی هر کرا	ماندی از قافله خود جدا
رفته ز حبدلی اوسیهایی ما	نیت از ان جای چنین جایی ما

در بیان طواف دواع که دیده را گریان دسینه در بیان ساز

روز جدایی که نه بین کسی	تیره است از شب هجران بس
کس نکنه محنت هجر اختیار	مهر حبد نیست میان دوا
دقت دواع است فراقش ز لب	ناله برادر تو بفسر مادر

وقت وداع است اجل در کین
با خفقان دل در پنج صداع
ای کل باغ ملکوت اللوداع
جان جهانی بود از جان بسی
ای کل سکین بنوای عجیب
وصل تو اش سوخت به انج حکم
کرده براد طلبت جان فدا
دردی من از تو خوردی بود
روز جدای که خرابم ز تو
در بس بر کم بشکافی محسوس
کز تو ام دور کنه محبت بد

خاصه وداع منعی انجمنین
میرم کنون بطواف وداع
بوی تو جازا شد و قوت اللوداع
قطع ز جان چون کند هسان
قطع وصال تو کنه عند لب
تا ذکرش محبوس چه آرد بسر
میشود اکنون به ضرورت جد
درد نه کرا طاقت دوری بود
کافرم از روی بتا بم ز تو
روی من سوخته بینی نخود
هر تو ام باز کنه سوی خود

در چه زیارت سیده المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم

ای شده پاک از همه آلودگی
داده جسد آئینه خویش را
آئینه ترسم که برادر غبار

دردی تو رفتم همه با لودگی
ساخته مریم جگر ریش را
فرصت ام روز غنیمت شمار

بای بسر دبر خویش نه
سکه زن آن نقد که آورده
دوق فرمان تویی مهر شاه
نامه که کردن شکن مهر نیست
بر شد از آتش شوق تو درود
آتش میست که سرتا بر
کمی این کوره از آن آتش است
این راه عشقت نه راه حجاز
میردی این راه بسر کوی دوست
نقش کف پای شتر ره بره
طرفه ترانیت که در راه بدر
بدر که کامل بهمه باب شد

لیقدم از خویش فراپوش نه
ورنه زرا آورده دوس برده
نم بود از مرتبه برک گاه
مردی از خاطر بیضا نیست
دیر شد آهنگ تو بر خیز زود
سر ز مغیلان زده در این کند
با کشت نقد که در دنی غش است
زادوی آن به که کنی از نیاز
منصب جان باد که معراج است
دادنش نه از مه چارده
روی زمین کشته پراز ماه بدر
منزل خورشید جانا تاب شد

رسید بحبل مفرج که دیده شتاق بدیدار قبۀ آن عرش شیمان منور کرده

نژده که محل مفرج رسید
کیست که آن بنید ماند بجا

گنبد خضر اشده از انجا پیم
کریمه کو هست در آید زبای

لیست نفع که شرا بیت است
کسبه خفا شده پید از دور
ای از نفع شده است و خراب
خاصه بی که از زل آمد کهن
آج می دیرینه که بر بود هوش
کهنه سغال در این میسکه

هوش زل می بود و زل زد
محو در کشته تجلی و طور
نیست ترا قوت دنا بش آید
بر کندت بوی دی از پنج دین
زین خم و خمخانه در آید بچش
بر سر حم جام مرضع زده



رسیدن بدین طبعه علی مسکنها الصلوة والسلام والتحیة والبرکة

بگذر ازین پیچودی و با خودی
عین ادب شوز قدم تابسر
کامده نزد رسول خدای
نابیری از رسک این کو نظر

شمر طره آینه که از کرد راه
آینه را پاک کند از غبار
چشمه ز قاست که جرج کبود
چونکه رسی بر در بایست سلام
جای مرست این که بای می
دور شود از خواهرش نفس و هوا
چونکه درای بسوی روضه آ
روضه که آمد ز ریاض بهشت
بر سر پر کنکره اش فلک
هر که در آن روضه زمانی نیست
غایت آن از طریقی نیست
نهر بنمایر آخر زمان
بای می بنی بنی بر سرش
نژد سوی محراب بنی در نماز
ابر دی خوان جهان خم ازو

پاک بشوید تن خود مر در راه
تا مست آخر شود از روی بار
کرده دوان در غم آن دور رود
نوره بر آرد بصلوة و سلام
بای ندانی که کج می نیی
انکس فی اقدس وادی الطوی
از سر خلاص دنیا زد دعا
خشت خشتش همه غیر شست
جانی گرفت ملک ملک
تا ابد الدهر از نده دست
وز طریقی حجه بنمایر دست
سلم نور آمده تا آسمان
بای نه ز غمش آمده زان برش
او می نه آنجا بر این نیاز
بست نه نو فلک کم ازو

و جنبه ای را چو واجه تنوی
آن دمت از گرد پنه بند زبان

بیخه در میخود و داله تنوی
رکبش و زمره صدق این بخوان

ترکیب بند

اسلام می سید اولاد آدم السلام
استقام ای آنکه تا بوده نبوده بیکس
اسلام ای آنکه از غلبین تو در دست
اسلام ای آنکه نبوده سحاب جو جوی
بر روان پاک تو بار از سر ماکشتگان

استلام ای سرودی افراد عالم السلام
در حریم کبریا غیر تو محرم السلام
با همه قد و بزرگی عرش اعظم السلام
گشت زارستی ما ز تو خرم السلام
هر زمان بر ساعت در خطه السلام

کار ما و صد چو ما انجام باید پیشگی
که قبول افتد ترا از صد سلام مایگی

یا شفیع المذنبین یا برکنه آورده اد
چشم حجت بر کشاموی سفید برین
آن نیکویم که بودم ساهبا در راه تو
بخشودیشی در پیشی در دوشی در
دوره زنی در کین نفس و براده اتن

بر درستی این یا با پشت رو نما آورده ام
که چه از سر مندی روی سبا آورده ام
هستم آن مکره که کنون بد به آورده ام
این همه بر دعوی عشقت که آورده ام
زین همه بسیار لطعت بنا آورده ام

بسته ام بریکه از غنای خاکیستان طبع

سوی فردوس بر پشت کیماه آوردم

دو نیم این بسکه بعد از دست در درواز

بر حرم آستان می رسم بوی نیاز

حق آنانیکه عمری در وفایت بودند

دین زبان دوستم تو خوش اسودان

گرگدای پیوا جام عنایت و الیکم

کش عیان از لکعت نفس بوا بود اند

از سخا فیض لطف عام خود رنجی بریز

بر دل جان شکر ز دولت کما بود اند

کن قبول او را طفیل تنگ کن جیتجو

هم تن دهم جا بابت سوزده دفرشته

باشد ارمین قبولت فارغ از خلد و حیم

بر حراط سنت و شرع تو باشد مستقیم

ای قدم از سر برایش ساخته

باز سر از دغه غن نشاخته

بی سر دلی باشد بهشت باقی

ره بحسبیم حوش یا فیه

کو کب اقبال تو مسعود شد

عاقبت کار تو محسود شد

بخت تو ز تخت برادج سپهر

سود بنساین نورخ ماه و مهر

شاید مقصود تو را د نمود

بر تو چه در: که ز دولت کشور

ای شد و محسود و محرم حال

وقت طلب آیت و گاه سوال

در چه کتب مشهور است در دست

باش که در سواد صدقه جوی

توجه بشیخین مفضلین امیر المؤمنین ابوکر صدیق

واسیه المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنهما

چونکه مزبور نمودی نزول

یکقدم آتسونه و جان کن نشان

بارد که قدمی پشتر

این دو که آغازه دوزیر کبیر

این یکی از غایت صدق و صفا

و آن دو که از مصلحت نایب دین

توجه زیارت سیده النساء فاطمه الزهرا در رضی الله تعالی عنهما

میوه دل قسره عین رسول

سیده جمل زنان بهشت

با ذکر زانوی حجره خرام

کس نکش کاغذ ترا در دست

زیره کردن نبوت ببول

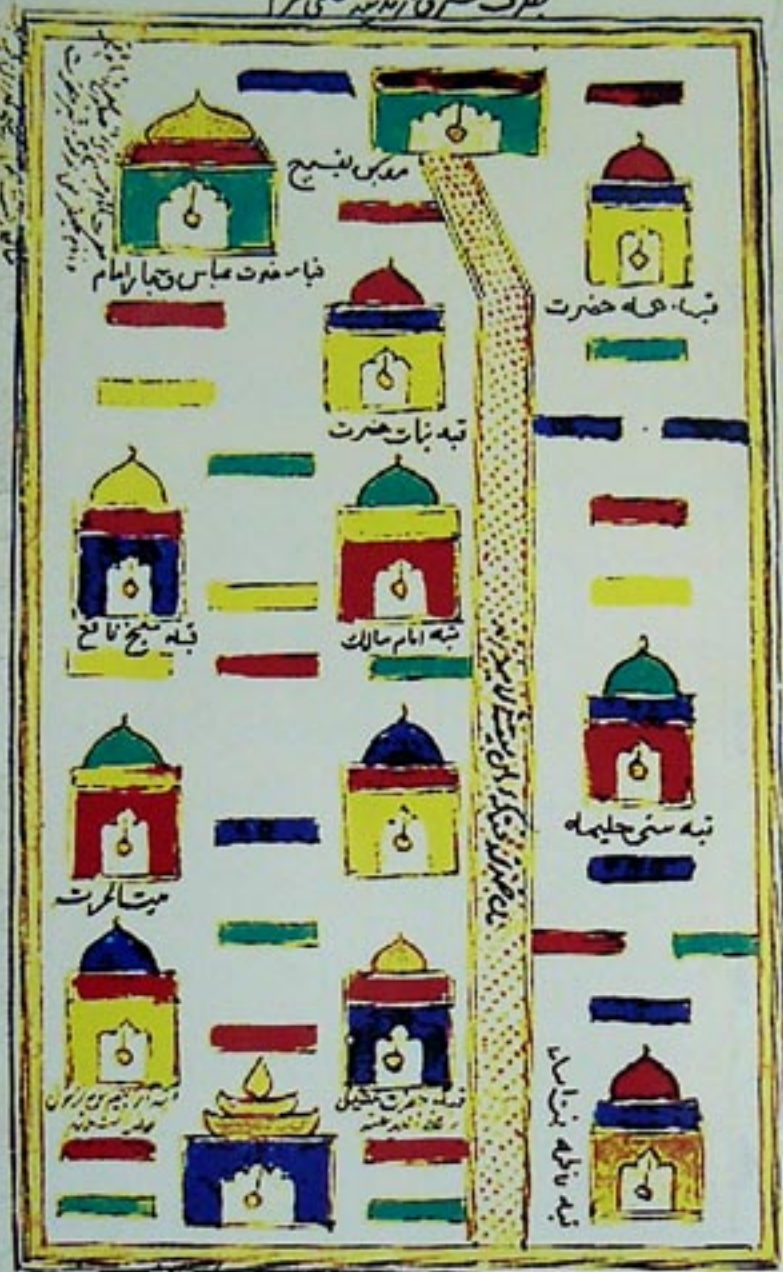
مانده در پای نبی سحر خشت

بانگ برادر بصلوة و سلام

یک سبک از تربت او چلست



بطرف مشرق از مدینه متفصلی نرسد



مدیہ فیضیہ

نبیاء و انبیاء و رسل و صلوات علیہم

نبیاء و اہل حضرت

تبدیلات حضرت

فَهُ مَبْرُورٌ تَالِيعٌ

شبه امام صالح

تبه سنی حلیمه

میتا لمرات

سید احمد علی شاہ

قيد داخله بناس

بسم الله الرحمن الرحيم

در توجه بر این بقع

شود توجه بر این بقع
 از طرف نور مدبران زمین
 این همه چون نجم او آفتاب
 چونکه نبی بر در دلازه کام
 زنده دلان بین که ز خود مرده اند
 یکش بند ز شارض نقاب
 کنند عباس که خلد آشیانست
 جارد را از درج نبوت دران
 از فلک جو و دستخا و کرم
 پرده کشیم ز جمال سخن
 خفته در اغوش هم ز یکدی
 چون بمیان فاصله شان اند
 شد عباس علیه السلام
 خمی گنی از جلد سرامی سنج

موش برین بین مکان رفیع
 همچو خوم از فلک مشتمین
 رفته جو خورشید بر در نقاب
 در در زبان س از مصلوة سلام
 سه بک میان عدم برده اند
 سیره نمایند و آفتاب
 قبه از نور عبالم عیانست
 بحسب سخا کان مردوت دران
 کرده قسه ان چار ستاره ایم
 صادق و باقر علی است حسن
 زاده معنی سینه دولی
 مرقد این چار تو کوی یکیت
 در ازین است بقدر دو کام
 مشکل آریابی ازین پنج کنج

در عقب منزل این پهنج تن	کرده بنا فاطمه بیت الحزن
چونکه گذر از عالم رسول	کرده در نیخانه نشین بقول
خون دل از دیده فشانیدی بدن	
مرثیه گفتی و نوشتی بخون	
بریک زان سنگ بچشم بدی	در ره معنی حجر الاسودی
سرمد آن سنگ بد نور دل	بر دمک دیده از ان شغفل
در سر آن ره که طهر بقی است	
حجره از دلج رسول خداست	
ساختمان کنبه فردوس بود	حور بکیو کنه شش رفت او
باز بنه کام و کرزان طرف	کاخ صفا بنکر و بیت انش
نیت بجال قدم احسنه	
خفته در ان کو بر صلب بنه	
کرد در ان کنبه غبر شست	جائی بهر کوشه طهور شست
کنبه عثمان که نماید ز دور	زین همه یک نور و مد زان و دور
کشته حیا برده در گاه او	نیت ز بر خیل ماکت او

لقبزه که همه اینها جد است

لقبزه مادر شیر خد است

ای حسرت من از بخادیس

خیل صحابه به بزرگ و چه خورد

بیش از آنست که توان شمرد

بطرفش لعل خلیل عقیل

دراز طر فی ملک امام جلیل

دوره آنجا که کاتهدوست

آن نه بد نه است که جانها دوست

کمان کبسه معدن دوز یکی

زینت همه ز پور خود بر یکی

این همه در سائیه آن آفتاب

رفته بخلو که غرت بخواب

روز قیامت که بود نفع صور

این همه خسیره در دستار نور

خلق جهان مانده همه در خاک

از شرف اینها زده سر بر سما

سر چو برارند ز جیب غبار

چشم کشانند بدیدار

بخت کرم یار شود عنقریب

خاک شوم رسد کوی حبیب

در ترفیع مسجد نبی و بنیاد اریس

ای خضر راه پی مر حبس
تا بقبا هست قریب و میل
نخل نخل است همه بی بی
هر یک از آن نخل چو سر و دلا
در ته آن نخل همه زرع و گشت
بنیاد رسول است که آن حیثیات
بر سر آن چاه و منوی برار
در صف قصر و ضعیف قبا
هر که بنشیند کند آنجا نزول

خیز که شد شنبه در قبا
طی توان کرد در حشمت و دلیل
سیر آورده چو در پیشانی
از شمس افکنده بهر کیوان
چون نشود در شک یا چمن نیست
لبیب استاده چو جو ذرات
داخل مسجد شود سنت کند
کرده دلم پسرین جان قبا
عمره بر آورده بقول رسول



مسجد قبا



نخلین شکلیں وقت نزول
حضرت از حجت و مدینه

بهرت خوب از روضه منوره است
بقدر یک سیر سلیمه

المرکز

در تعریف اربعه ساجده و صلتین و بسیر و سه

پنجم شنبه بود و روز چهار
ساز قدم از شراباکن ز عین
بیلوی سجد چه عثمان بود
بر سه آن چاه و منوی سباز
بس بسوی اربعه سجد کذر
سجد اول بود از مصطفی
باقی دیگر همه بی اشتباه
داخل یک شو و بهر یک از
بر سه آن راه بساجده قریب
در کمرش هست یکی غارتنگ
هر که با خلاص شود در خلش
بس سوئی آبار بنی شود دان

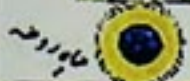
طوف ساجد کن آبار غار
رو بسوی سجد و قبلتین
چاه ز سر چشمه حیوان بود
ردی سوی سجد تو باری غار
قاشوی از فیض سجد بهره در
قبله حاجات محل دعا
هست از اصحاب رسالت چاه
روئی نه آنجا برین نیاز
کوه بلند است بنایت سبب
کرده بنی نوبتی آنجا در تنگ
مرتبه خاص شود حاصلش
زانکه تنگ را دید آبرودان

سیر بر چاه بیاشام آب

قاشوی از رود چهار کایا سبب

بطرف کفنی از روضه منوره است

اربعه مساجد



این کتب مسجد مقدس
از امام

توجه بخاربت شهدا جبل احد رضوان الله تعالى عليهم اجمعين

بر شهیدای احد آری گذر
داغ نهاده بدل خویش تن
غرقه بخون تربت نمناکش
نخس دم دفا بار بار در جزین
از اثر سرخی آن خون بود
با جگر خشک و کفنهایی تر
سرخ ز سرتا بقدم جز در گل
سرخ کوه احد از خون اوست

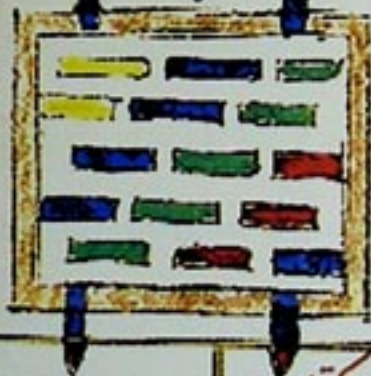
سعی نمایا باز که روز دگر
لاله از ایشان شده خونی کفن
بونی و فاسید مد از خاکش
سر کیا سر زده زان سر زمین
دامن گردون که شفق گون بود
روز قیامت که برارند سر
شته بخون روی چو اورا گل
خمره که قربان شده در راه دوست

سرفعلک زده چون دود آه
من سخن باز کوه کنم باز میان
از دل او بخت دانه رفت

هست بسی کوه بسین سیاه
کوه چنان سطح زمینش خناین
هر که باین روز بآن کوه رفت



قبور شهدا



قبه ابر حنرمغنی به عنده

خانه الکتاب

دل تپی از خون کنم دیده پر
سوج زند در دل برنج خون

کن که بدو یاروم از بهر دوز
تا کوه آرم از دغا بردن

بجانبین سالی در راه انداخته

با همه سعی ابر در آرم کمر
خاصه که نای صغار و کبار
تا زنده سر ز چین نو کله
کعبه بود تو کل مشکین من
جلوه کری کرد ز بایتم کشود
قصه که از نده این کل شدم
زین همه اسرار که شد گفتگو
ملفوظی از آینه کند قیل و قال
کل بودم کعبه که غیر ز دست
این دو سخن موی بود کفنه ام
مجسمی ازین بر دو طلب کام خوش
گرم شد از سعی تو بازار حج
که چه منم صاحب بحر جلال
دست بر آرم بدعا بر نفس
صل علی روضه خیر الانام

رشته کشیدم گندم خون جگر
حسن توان بدیگی بکار
نغمه سرای نکنه بسجده
تا زده از و باغ دل دین من
برده کشید از رخ و شوم بودم
نغمه سرانیده چو بیل شدم
دم زدم تا شدم رد برو
کز بود آینه طوطیست لال
آینه ام روضه بیجا میرست
نیست غلط روی بر کفنه ام
محو کن از لوح کسان نام خویش
ختم بنام تو شد اسرار حج
بکر درین نکنه شوم کنک لال
منیت مرا جز بدعا دستم
خاتمه نسخی برین شد تمام

13. The *Manzomehay-e Farsi*, Pages 531-2
14. The *Daeratul Ma'aref-e Islami* – Urdu, Punjab University, Lahore 1404 A.H./1984 A.D., 1st Edition Page 103
15. *The Encyclopedia of Islam*, New Edition, Vol: VII, Leiden, New York, 1993, page 478
16. The *Khazana-e Aamerah* – Gholam Ali Azad Belgerami, Page 404
17. The *Farhang-e Bozorgan-e Islam-o Iran Az Qarn-e Awwal Ta Chahardahum-e Hijri*, Edited by Aazar Tafazzoli, Maheen Fazaeli Javan, Bunyade Pazhooheshhaaye, Islami-e Aastana-e Quds-e Razavi Page 613.
18. The *Fehrest-e Moshtarake-i Nuskhahaye Khatti* Dr. Ahmad Monzavi, Majmae Zakhir-e Islami Publication, (2nd edition, Qom, 1382) Vol-8 page 1659

Sources :

1. The *Athar Adfreenan*, Dr. Mohammed Reza Nasiri, Anjuman-e Aathar-o Mafakher-e Farhangi in 6 volumes, volume 5, page 198
2. The *Tarikh-e Adabiyat Dar Iran*, Dr. Zabihollah Safa, Vol. 4 page 187
3. The *Tarikh-e Nazm-o Nathr Dar Iran va Dar Zaban-e-Farsi ta Payan-e Qarn-e Dahum Hejri* – Saeid Nafeesi, Page 318
4. The *Tuhfa-e Sami*, Sam Mirza Safavi, Edited by Waheed Dastgerdi, Page 244
5. The *Danishmandan-o Sukhan Sarayan-e Fars*, Vol. 4, Page 377-8
6. The *Al-Zaria-Ela Tasanif-Al Shia*, Sheikh Aqa Bozorg Tehrani, vol. 9, Page 971, Vol 16, page 199
7. The *Reihanat-ul Adab Fi Tarajem-ol Maroofeen Fel Kunnayat Val Laqab*, Mohammad Ali Modarres Tabrizi, Vol. 5, page 25.
8. The *Subh-e Golshan*, Syed Ali Hasan Saleem Khan, Maktaba-e Shahjahani, Bhopal, 1295 A.H./1878 A.D. Page 390
9. The *Haft Iqleem*, Amin Ahmad Razi, Edited by Jawwad Fazel, Tehran, 1340, Vol-I, Page 258
10. The *Hadiyyat-ul-Aarefi*, Ismaeil Pasha Baghdadi, Beirut, Darul Ehya-Al Turath alarabi, Offset copy from Istanbul 1951, Vol-II, page 239
11. The *Farsnameh Naseri*, Mansour Rastgar Fasaee and Hasan Hosseini Fasaee, Amir Kabir 1382, Vol-II Page 1515
12. The *Farhang-e Sukhanvaran*, Khayyampour, Tabriz, 1340, Page 824-5

mentioning that its original copy is preserved in the Ganj Bakhsh Library at Islamabad, Pakistan.

I am indebted to the authorities of the Ganj Bakhsh Library, the Persian Research Centre, Islamabad particularly the Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran in Pakistan, Hojjat-ul Islam Mortaza Saheb Fusoul. The printed copy has been used for the reason that in future it would served as the original one. For this reason the sketches of the holy cities of Mecca and Madina have also been included in that.

At the end, I express my thanks to friends and colleagues who have given their valuable support, particularly Dr. Mahdi Khajeh Peeri, the director of Noor Microfilm Center, Dr. Ali Reza Qazveh, the director, Persian Research Center and Dr. Seyed Abdul Hamid Ziaei, the director of Iran Culture House, New Delhi.

Dr. Karim Najafi Barzegar
Cultural Counsellor
Embassy of the Islamic Republic of Iran
New Delhi

October, 2009

3. The *Fotouh-ul Haramain* (Curzon Museum collection 187, Museum No. 604) 1212, *Nastaliq* style, 41 Folios, 17 lines, size 23X1415, in Manuscript collection of Jamia Hamdard, New Delhi.
4. The *Fotouh-ul Haramain*, 1522/2, the Gauharshad Library, *Nastaliq* style (1308 Lunar) Folios 14, printed.
5. The *Fotouh-ul Haramain* scribed by Imam Qoli Qalandari, in 1008 A.H. (Lunar), scribed at Madrasa-e Sharifah, Mecca, *Nastaliq* Style, No. 1404.
6. The *Fotouh-ul Haramain*, the copy of 11th Century, scribed at Havar Sofiah, copy No. 1/4905.

The common features of all the copies are that they bear colored illustrations which are very similar to each other.

It is worth mentioning here, that the same work has been attributed to Abdur Rahman Jami, scribed in 1076 A.H. It contains 86 pages in *Nastaliq* style with plans and illustrations. This text has some verses of Jami with a poem composed parallel to the work of the poet.

As regards the printed copies of The *Fotouh-ul Haramain* it should be mentioned here that it was printed in Iran in type script, for the first time in 1366 A.H. (solar), published by Ettell'at Publication, Tehran by Ali Mohaddeth and again in 1373 (solar) by Ansarian Publication Qom by the renowned scholar and researcher Hujjat-ul Islam Rasool Jafarian. But the present book is one of the several manuscripts preserved in Indian sub-continent. It's peculiarity is that, it is scribed in fair *Nastaliq* style and has 18 colored illustrations of the Holy places that are at Mecca, Medina and at other sacred places. It has 75 pages published in India; coinciding with the International Hajj Seminar that indicates the devotion of Indian people for Hajj, the literature related to this holy pilgrimage and Persian Language. It is worth

Almighty, he mentioned the names of the Four Caliphs of Islam with reverence. He also sung the praise of the holy Imams of Shiite sect. While praising the Imam Mahdi (the 12th Imam), he exaggerated so much that it seems that he followed the tenets of Shiite sect. But, with all these views, he was beyond the sectarian prejudices. Some sources, including the "*Hadiyyat-ul Aarefin*" mention that his full name was Mohyeeuddin Lari Hanafi with pen name "*Mohyee*". This indicates that he belonged to the *Hanifid* School of jurisprudence. Though, whatever school followed by him, he was an open minded person beyond all sorts of sectarian prejudices.

Some treatises and books including "*Farhang-e Sukhanvaran*" are of the opinion that Mohebbi Lari and Mohyee Lari were one person, but most of the sources reveal that they were two different individuals. The sources including "*Farsnama-e Naseri*" describe Mohebbi Lari was one of the eminent persons of Fars Province.

Some manuscript copies of the "*Fotouh-ul Haramain*" are preserved in different libraries of India, Pakistan, Iran and at Hejaz. Most of them are related to India, this confirms that the poet made journey to this country to present his compilation to the ruler of Gujarat. Some of its copies preserved are mentioned below:

1. The *Fotouh-ul Haramain*, the Microfilm copy No. 411/2, catalogue No. HG 118/1, 1142, scribed by Syed Mohammed son of Fathollah, in *Nastaliq* style, dated 1143 A.H./1730 A.D., Folios 32, lines 15, Noor Microfilm Center, Iran Culture House, New Delhi
2. The "*Fotouh-ul Haramain*", scribed in 12th century A.H., 120 pages, including maps and Illustrations, *Nastaliq* style, arranged Alphabetically, list of manuscripts of the Ganj Baksh Library, Lahore, Pakistan, Pages 515, No. 1472.

Regarding the year of death of Mohyeeuddin Lari, some sources reveal that he died in 933 A.H. and other say that he died in 951 A.H. The first one seems to be rather accurate.

About his epic there are two different versions. One holds the opinion that this *Mathnavi* was composed in 911 A.H. The second version tells it was written in 950 A.H. But taking in view of the fact that it was presented to the ruler of Gujarat, it was probably composed during the reign of Sultan Mahmood that occurred in the years from 911 to 933 A.H. These are the opinions of authors of "*Az Zariah*" written by Sheikh Aqa Bozorg Tehrani and "*Khazana-e Aamerah*" by Mir Gholam Ali Azad of Belgeram. But there is another interpretation that Mohyeeuddin versified it at Medina after performing Hajj and dedicated it to Sultan Muzaffar son of Mahmood Shah Gilani and presented it later to the Sultan of Gujarat during his visit to that state.

Mohyeeuddin Lari, in addition to jurisprudence studied Mysticism and Philosophy under the guidance of the master of subject of his time. He also became profound in prosody and the art of poetry. He composed lyric poems following the style of Baba Fughani of Shiraz, the great poet of his age. He had the collection of his poems as mentioned in some source books and the treatises, but what remained behind and came to us is the only "*Fotouh-ul Haramain*". This work shows that he had great interest in the poetical works of Nizami of Ganja and took his epic, "*Makhzan-ul Asrar*" as the model.

Regarding the title of the work, he says :

چون به فتوح دل و جان شد سبب کرد فتوح الحرمینش لقب

Chon be Fotouh-e del o jaan shod sabab

Kard Fotouh-ul Haramainash Laqab

(Since it happened to enlighten the heart and the soul
It was therefore, entitled *Fotouh-ul Haramain*)

It is said that Mohyeeuddin Lari belonged to Sunnite sect and followed Shafaid School. In his epic, after praising The

Foreword

The *Fotouh-ul Haramain* is the valuable work compiled by Mohyeeuddin of Lar, a place in Shiraz province, Iran. He was the mystic poet lived in the tenth century of Islamic era. This is the only important literary work of this mystic poet. Unfortunately, we do not have sufficient material about this poet. In some of the biographies and historical treatises, there are small references about the life of this author.

The history of Persian literature compiled by Dr. Zabihullah Safa, the most eminent and detailed literary work on Persian language and literature has given some casual remarks about the life of this great man. Most of the sources are confined to mention about his teacher Mulla Jalaluddin Davani (830-908 A.H.). The poet spent his early life at the court of Yaqub Beg Aaq-Qounlou (883-896 A.H.). Some sources indicate that he lived in the reign of the Safavid king, Shah Tahmasb (930-984 A.H.). The poet's old age probably coincided with the beginning of the reign of Shah Tahmasb. The poet spent most of his life in the province of Fars and for some time lived at Tabriz. He had the privilege of performing the holy pilgrimage to Mecca and then came to India, reached Ahmadabad (Gujarat) where he presented his travelogue to Sultan Muzaffar son of Mahmood Shah (917-932 A.H.), the ruler of that state. In lieu of this, he received a reward of 100,000 Sikandaris, the standard currency at his court.



On the occasion of
**International Seminar on
Hajj**
Symbol of Universal Unity
10th & 11th October, 2009

FOTOUH -UL HARAMAIN

Composed By:
Mohyeeuddin Lari
Poet and Mystic of 17th century A.D.

Annotated by:
Dr. Karim Najafi Barzegar

Persian Research Centre
Office of the Cultural Counsellor
Embassy of the Islamic Republic of Iran
New Delhi